

# ديار ترکمن

( معلوماتی و سرگرمیاتی رساله )

تبرستان

www.tbarestan.info

پالوش حسن صمدی



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

ن و القلم

تبرستان  
www.tabarestan.info

قره گز لو همدانی، عبدالله  
دیار ترکمن (سفرنامه پسر اعتماد السلطنه)  
به کوشش: حسین صمدی  
چاپ و صحافی: احمدی  
طرح جلد: کورش ادیم  
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه  
تاریخ انتشار: ۱۳۷۱  
قائم‌شهر: صندوق پستی ۱۶۵-۴۷۶۱۵  
بخش: یاختی. گنبد کاووس - خیابان میهن غربی  
کلیه حقوق برای مصحح محفوظ است.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

با یاد ستارهٔ آرزو  
به جویبارانِ جاریِ پوش و  
کوشش در دشت تشنهٔ ترکمن

آخوند حاج علی آرخی  
خلیل بیک محمدی  
یوسف بردی فراخی



دو تصویر از عیبه‌الله قره‌گزار

مانند این پیش پنهان

شیرستان

www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحيم

چون همه فرزند و همه پند و سرکار به گمان همیشه است و شمس مایه نشانی  
 پناه و راه و راه نیست کل ممالک ایران اسپطان بن اسپطان بن اسپطان  
 منزه که اسپطان که در آن پست و فرج ملک و ملت در غایت احمد ال و این سنگی که  
 بهیت و نور و چپا بگری خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
 در کار و کار که از آن وقت به آیت است سر و آری پس غوغای قلمه مبارک که نهری غرض  
 فرموده و در پاره پاره آن در و آینه شمشیر جان فشانی و زنت قیام نوره در آینه  
 بر دست و در آفتاب مناسبت و کار بخش اجزای لاله مایه است و علامه هم در پست



## پیشگفتار

ترکمن صحرا سرزمین پهناوری است که معدودی رودخانه و کوه در آن خودنمایی کرده و اندک آبی به دشت سرازیر می‌کند و همین مقدار، آنچنان جانی به خاک پربرکت - اما به ظاهر مرده‌اش - داده که از زمینهای مرغوب کشاورزی و طلای سفیدش - پنبه - زبانزد همگان است. ولی آنچه که بدانجا جلوه خاصی می‌بخشد ترکمن است. انسانهایی زردگونه و چشم بادامی با متانت و صبر خاص صحرائیان. هرجا که بنگری نمایشگر حضور اوست، اوی‌هایی در اینجا و آنجا - که اینک دریغ، جای خود را به ساختمانهای آجری می‌دهند - و در کنارشان گله و چوپان. صحرائی برای جولان اسب ترکمن، کشتزارانی برای تهیه قوت لایموت و ادامه حیات. سازندگی و تلاش در جای این سرزمین به



چشم می‌خورد. اوقات فراغت ترکمن به ورزش می‌گذرد و هراز گاهی که جشن عروسی به پا شود آنگاه می‌توان نوای دوتار باغشی (= بخشی) را شنید که با سروده‌های مختومقلی، ملانفس و دیگر شاعران ترکمن راز هستی، عشق صحرائی و اندیشهٔ انساندوستی را ترنم می‌کنند.

سرزمین ترکمن تا چند سدهٔ پیش متعلق به ایران بوده و بر اثر بی‌لیاقتی سلاطین جور دوباره شد و اقوامش نیز گرفتار سرنوشت خاک.

به یک کلام، ترکمن صحرا زیستگاه انسانهایی است که همهٔ رنج زمین و زمان را بر دوش کشیده و لعن تاریخ‌نویسان را نیز هم. کمتر نوشته و نویسنده‌ای در گذشته - به‌ویژه در دورهٔ قاجاریه - بوده که چهرهٔ منفی و نادرستی از ترکمنها نساخته و آنها را قسی‌القلب و راهزن خطاب نکرده باشد، از جمله نویسندهٔ کتاب حاضر - که خود یکی از سرکوبگران تاریخی آنها بود -.

چرا غالب مورخین و سفرنامه‌نویسان برآن بوده‌اند که آنجا را سرزمین آتش و خون و ساکنانش را آدمهایی بدون هویت تاریخی و فرهنگی، با آداب و رسوم بدوی و غیر انسانی قلمداد کنند؟

بدنیست بدانیم برخوردار این چنینی خاص ترکمنها نبوده بلکه اکثر قلم به مزدها سعی کرده‌اند تا دیگر عشایر این بوم و بر همچون بلوچ، کرد و بختیاری و... را نیز اینگونه معرفی کنند. براستی این متمدنها و متجددین!! را با صحرائیان چه کار بود که هراز گاهی با قشون و عساکر

ظفر نمون! بر آنان تاخته و سعی در تنبیه و گوشمالیشان داشتند؟! آیا وقت آن نرسیده در تفکر و نوشته‌های خود به سیاستهای استعماری جهت سرکوب ملت‌ها و شیوه‌های بهره‌کشی از آنها و همدستی حکام جور تجدیدنظر کرده و ترکمن و بلوچ و دیگر عشایر را دریابیم؟

کتاب حاضر از آن دست آثاری است که در جای جای آن نویسنده‌اش - که به قول خود سرحددار و ساخلو منطقه‌ای بوده - سعی در تحریف واقعیتها و تحقیر ترکمنها دارد، بی‌آنکه اندک اشاره‌ای به فرامین ظالمانه رژیم وقت و کارگزارانش داشته باشد.

در اینجا با آوردن چند مکتوب - به عنوان مشت نمونه خروار - از اسناد «حشمت‌الدوله» - حکمران خراسان و سرکوبگر ترکمنها - که توسط سازمان اسناد ملی ایران منتشر شده است<sup>۱</sup> به این بحث خاتمه می‌بخشیم. باشد که با تلاش ایرانشناسان و دارندگان اسناد و مدارک تاریخی، تاریخ‌نویسان، گذشته مردم ترکمن را آنگونه که شایسته است آنگونه نویسند.

---

۱. ر.ک. فهرست اسناد علاءالدوله و حشمت‌الدوله. تهران، سازمان اسناد ملی ایران. دفتر پژوهش و تحقیقات، بی‌تا: ص ۲۵۲، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۶۱، ۴۴۱، ۳۷۴.

## نامه‌ها

شماره: ۴

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: ۲۰ صفر ۱۲۸۶

موضوع: برای سرکوبی ترکمان هرطور که خودتان مصلحت میدانید عمل کنید. نظر آنست که به ترکمان صدمه وارد آورید و چون خود شما در کارهای آنجا بینا تر هستید هر قسم که اقتضا داشته باشد اقدام کنید.

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح «صحیح است» ناصرالدین

شاه در بالای نامه ...

\*\*\*

شماره: ۸

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: ربیع الاول ۱۲۸۶

موضوع: اعتمادی به قول طایفه تکه نیست. باید آنها را دفع و

از سرحدات ایران دور کرد ...

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح «صحیح است» ناصرالدین شاه در بالای نامه... .

\*\*\*

تبرستان  
www.tabarestan.info

شماره: ۱۰۳

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: جمادی الثانی ۱۲۸۷

موضوع: ابراز تردید در امکان اسکان ایل سالور به علت کمی غله و ناتوانی از عهده دار شدن مخارج آنها.

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح «صحیح است» ناصرالدین شاه... در بالای نامه ناصرالدین شاه به خط خود نوشته است: «چه جای آوردن سالور است و از کدام غله و پول خرج آنها را خواهد داد. چه سالور بازی است»... .

\*\*\*

شماره: ۱۰۴

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: صفر ۱۲۸۶

موضوع: فرمان حرکت به طرف قوچان و آشتی دادن دو

ایلیخانی با هم و تنبیه ترکمان و تعهد سهام الدوله که به ترکمان قاری قلعہ خواهد ساخت... .

مشخصات و ملاحظات: ... در بالا و کنار نامه ناصرالدین شاه به خط خود در تأکید مطالب نامه حاشیه مفصلی نوشته است که خلاصه آن چنین است: «... بعد از قاری قلعہ، قلعہ نخوند را هم بگیرند و پدرشان را بسوزانند. فس فس نکنید کار قاری قلعہ را زود تمام کنید. ترکمان همه یکی است تجن<sup>۱</sup> نباشد قاری قلعہ باشد... .

\* \* \*

شماره: ۱۴۰

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: رجب ۱۲۸۶

موضوع: تدارک برای ساخت و تاز به طوایف ترکمان و لزوم سرکوبی طایفه جعفربای و آتابای استرآباد نشین برای ترسانیدن طوایف ترکمان آخال و مروی<sup>۲</sup> و دستور ساختن به ترکمان طزن و سالور.

---

۱. در اصل: طزن در تمامی موارد.

۲. کشت و کشتار برای آنکه: «گنه کرد در بلخ آهنگری / به شوشر زدند گردن مسگری!».

مشخصات و ملاحظات: ... نوشیح «صحیح است» ناصرالدین

شاه در بالای نامه ...

\*\*\*

تبرستان  
www.tabarestan.info

شماره: ۲۱۹

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: جمادی الاولی ۱۲۸۶

موضوع: اعلام موافقت با تصمیم مخاطب برای تاختن به دو

طایفه ترکمان، نجن و سالور و تشویق او به تاختن به ترکمان نجن در

مرحله اول.

مشخصات و ملاحظات: ... ناصرالدین شاه در حاشیه بالای نامه

به خط خود نوشته است: «البته البته نجن را بتازید خیلی بهتر از سالور

است، تکه است همسایه کلات، واجب است بر هم زدن آن

انشاءالله...».

\*\*\*

شماره: ۲۳۶

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: صفر ۱۲۸۷

موضوع: عدم تجویز آمدن ترکمانان ساروق و سالور از هرات و سکونت گزیدن در خاک خراسان زیرا که به عهد و شرط و قرارداد آنها اعتمادی نمیتوان کرد.

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح «صحیح است» ناصرالدین شاه... در بالای نامه ناصرالدین شاه به خط خود نوشته است «کار بی مآل بی معنی است هرگز اقدام نکنید...».

\* \* \*

شماره: ۲۷۳

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: رمضان ۱۲۸۶

موضوع: اشاره به منفعتهای سفر تجن و تأیید این نکته که هر قدر صدمه به ترکمان تجن وارد بیاید به صرفه دولت و ملت است.

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح «صحیح است» ناصرالدین شاه در بالای نامه... .

\* \* \*

شماره: ۳۰۷

فرستنده: میرزا یوسف مستوفی الممالک

گیرنده: حشمت الدوله

تاریخ: ندارد

موضوع: اعلام موافقت با اسکان طایفه آللی در سرخس و  
توصیه به این نکته که ایل و طایفه‌ای که برای آبادی سرخس به آنجا  
روانه می‌کنید احتمالاً باید ترکمان را دشمن بدانند و کز تاخت و تاز  
بر آنها قشون را یاری دهند.

مشخصات و ملاحظات: ... توشیح «صحيح است» ناصرالدین

شاه در بالای نامه ...

\*\*\*

دستورالعمل

شماره ردیف: ۷

شماره دستورالعمل: ۱۲۳

شماره پاکت: ۶

تاریخ: ۲۸ صفر ۱۳۱۰

موضوع: اشاره به سد بستن روسها و بردن آب به چکشلر در  
خاک روسیه و امکان کوچ طایفه یموت از خاک ایران به خاک روسیه  
بدلیل بی آبی و دستور برای تحقیق در این باب.

مشخصات و ملاحظات: گفته شاه عیناً در قلاب آورده شده

است: [به جهنم هرجا می‌روند بروند].



آیا همچنان می‌توان بر آن پندار نادرست ماند که ترکمنها ضد ایران و ایرانی و وابسته به روسها بوده و مردمی جنگ طلب و... هستند؟! اگر چنین بادا، زهی تأسف.

ناگفته نماند در یکی دو دهه اخیر چند اثر در زمینه تاریخ و فرهنگ و زندگی ترکمنها همچون تاریخچه خلق ترکمن (از آنه محمد احمدی، گنبد گاوس، قابوس نشریاتی، بی تا، ۱۰۳ ص)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها (از امین الله گلی، تهران، علم، زمستان ۱۳۶۶، ۳۵۹+ [۹۷] ص)، ترکمنهای ایران (اثر بی بی رابعه لوگاشوا، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹، ۱۶۶ ص) منتشر شده است که می‌تواند راهگشای تحقیق درباره ترکمنها باشد.

## درباره نویسنده

عبدالله قره‌گزلو ملقب به ساعدالسلطنه، سردار اکرم، امیرنظام  
فرزند مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قره‌گزلو (میرینجه) است. از او  
تاکنون جز کتاب حاضر، نوشته دیگری شناسانده نشده است. پدرش از  
مردم همدان و از نظامیان معروف دوره قاجار بود. پسر همچون پدر شغل  
نظام پیشه قرار داده و سرانجام از منصب وزارت سر برآورد.

محمد حسن اعتمادالسلطنه - نویسنده معروف عصر ناصرالدین  
شاه - راجع به تشابه لقب و تاریخ مرگ مصطفی قلی در صفحه ۱۲۰  
روزنامه خاطراتش، ضمن رویدادهای روز دوشنبه ۱۷ شوال ۱۲۹۸ هـ.ق  
می‌نویسد:

شنیدم که مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه

قراگوزلو میرپنجه یا امیر تومان که سردار عساکر آذربایجان بود در اردو مرحوم شدند. از مرگ هیچ مخلوقی خوشحال نیستم. اما این مرد که لقب پدر مرا داشت و با هزار تومان پیشکش به شاه، امین‌الملک این لقب را گرفته بود. خیلی از دادن این لقب به این شخص ناراضی بودم. خدا هر چه خواسته است همان طور می‌شود.

اطلاعات تکمیلی راجع به او را می‌توان در آثار مربوط به قاجاریه همچون جلد دهم روضة‌الصفاء<sup>۱</sup>، صفحات ۴۱، ۲۱۱، ۲۵۹، ۴۶۸، ۵۲۹، ۵۸۱-۵۸۲، ۶۲۴ و تاریخ رجال ایران، جلد اول صفحه ۳۰۶ و جلد چهارم صفحات ۱۱۵-۱۱۶، ۴۳۵ یافت. درباره زندگی و کردار نویسنده نیز می‌توان از کتابهای تاریخی اواخر قاجاریه بهره جست. در اینجا معرفی نویسنده را با استناد به گفتار مهدی بامداد در جلد دوم تاریخ رجال ایران، صفحات ۲۹۶-۲۹۷ به پایان می‌بریم.

### عبدالله

عبدالله‌خان قره‌گزلو (ساعداالسلطنه - سردار

۱. اثری از میرخواند که رضاقلی هدایت آن را تکمیل کرده است.

اکرم - امیرنظام) پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه از خوانین طائفه قراقرزلی همدان و از متمولین و ملاکین طراز اول ایران بود. در سال ۱۳۱۰ هجری قمری بواسطه انقلابی که به اشاره او تحریک شیخ عبدالله مجتهد و پیش‌نماز در همدان ایجاد شده بود خوانین قراقرزلی نیز در این هنگامه دخالت داشتند. دولت چند نفر از آنان از قبیل زین‌العابدین خان حسام‌الملک - عبدالله خان ساعدالسلطنه و ضیاءالملک را به تهران آورد و هر سه نفر که درجه آنان امیر تومانی بود معزول شدند و امر شد که در خانه نایب‌السلطنه زندانی شوند.

ساعدالسلطنه را زنجیر کردند و آن دو نفر دیگر محترمانه زندانی شدند. ساعدالسلطنه برای اینکه زنجیر را از او دور کنند هزار تومان به نایب‌السلطنه داد و مورد قبول واقع شد و او هم بدون داشتن زنجیر زندانی گردید. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود غره رجب‌المرجب ۱۳۱۰ می‌نویسد: «امروز درب‌خانه مجلس غریبی بوده و جهت انعقاد این مجلس

استنطاق امیرتومانهای همدان است. حسام‌الملک و ساعدالسلطنه و ضیاء‌الملک که تمام فتنه و تقصیر همدان را بگردن اینها وارد آوردند و جهت عمده اینکه مقصر شدند مخارج گزافی که حسام‌الملک در تابستان گذشته در عروسی پسرش کرد رؤسای دولت بطمع افتادند لابد بایستی توهینی باو می‌کردند که مبلغی بگیرند این است که مقصرش کردند. و نیز در ۳ رجب می‌نویسد:

«در ب‌خانه رفتم هنگامه غریبی بود معلوم شد سه نفر امیر تومان‌های همدان را معزول نموده در منزل نایب‌السلطنه (کامران میرزا) حبس کردند ساعدالسلطنه را زنجیر کردند و آندو نفر را محترماً نگاهداشته‌اند. هزار تومان ساعدالسلطنه داده است زنجیر را برداشته‌اند اما هنوز حبس هستند». در سال ۱۲۸۸ خ. (۱۳۲۸ق.) در کابینه ابوالقاسم‌خان ناصرالملک که خودش نیز عهده‌دار وزارت دارائی بود تا آمدنش از اروپا عبدالله‌خان که ملقب به امیرنظام بود موقتاً عهده‌دار وزارت دارائی گردید. در سال ۱۲۹۴ خ. (۱۳۳۳ق.) در کابینه عبدالمجید میرزا

عین‌الدوله که بیش از چهار ماه نخست‌وزیریش طول  
نکشید امیرنظام وزیر دارائی بود.

تبرستان  
www.tabarestan.info

### مشخصات نسخه

از این کتاب تاکنون فقط یک نسخه شناسانده شده است که آن نیز  
در کتابخانه ملی ایران به شماره ۵۴۷ ف ۹۵۳ جای دارد که در جلد دوم  
فهرست کتابهای خطی نسخه مزبور چنین توصیف شده است<sup>۱</sup>:

### سفرنامه پسر اعتمادالسلطنه

از: عبدالله بن مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه  
قراگوزلو، تألیف: ۱۲۹۶ ه.ق.  
نویسنده در سال ۱۲۹۴ ه.ق. از طرف دولت

---

۱. انوار، عبدالله، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی. تهران، وزارت فرهنگ و هنر،  
۱۳۴۳-، جلد ۲: ص ۳۹.

ایران بسمت سرحدداری و ساخلووی قلعه ناصریه سرخس مأمور می‌شود. وی مدت دو سالی که در آنجا اقامت می‌گزیند اطلاعات زیادی درباره تراکمه مقیم آن نواحی بدست می‌آورد، بخصوص دو طایفه «تکه و سالور»، او اطلاعات جغرافیائی آن نواحی را درینجا بطور مشروح می‌نگارد و ایلات مزبور را کاملاً معرفی می‌نماید.

آغاز: بسمله، چون در عهد فرخنده عصر پاینده سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان.

انجام: ولی بجهت حرمت قوشیدخان درمیان ایل اسمی از او برده می‌شود.

نستعلیق خوش، ۱۲۹۶ ه.ق.، ناصرالدین شاه، سرفصلها در وسط صفحه، جدول دور سطور: سیاه، جلد: تیماج قرمز، دولائی، ۱۷۰ ۲۲۰. کاغذ: فرنگی، ۲۷ برگ، ۱۱ سطر کامل، ۹۵ ۱۵۵، ۹۵۳/س. میکرو فیلمی از این نسخه به شماره ۱۶۸۰ در کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران موجود است که برای چاپ از آن استفاده کرده‌ام<sup>۱</sup>.  
نام برخی از ایلات و طوایف - به ویژه ترکمنها - در ضبط این کتاب با برخی منابع دیگر اختلاف دارد، با همکاری عزیزان ترکمنم آقایان نورمحمد آق، خلیل بیک محمدی، قربان صحت بدخشان، شیخ فیض طلایی و دکتر مجید تکه سعی شد این گونه موارد اصلاح شود.  
ناگفته نماند شجره نامه‌ای که در انتهای کتاب آمده، اخیراً در ترکمنستان شوروی منتشر شده است؛ با اینکه کاستی دارد ولی باید پذیرفت که در ایران تا این حد کار نشده بود. از دکتر مجید تکه که آن را ترجمه و در اختیارم گذاشته است سپاسگزارم.  
در پایان امید آن دارم که با انتشار این اثر توانسته باشم اندکی از دین خود را به یاران همدرد ترکمن ادا کرده باشم. با دا که چنین با دا.

حسین صمدی

فائمه شهر - تابستان ۱۳۷۰

---

۱. دانش پژوه، محمد تقی. فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸-، جلد ۱: ص ۱۲۰.



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## سبب نگارش کتاب

چون در عهد فرخنده و عصر پاینده سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه ماسواه فداه ولینعمت کل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر منصور خلدالله ملکه و سلطانه که قرن ترقی کمال است و مزاج ملک و ملت در غایت اعتدال، اوایل سنه یکهزار و دوست و نود و چهار غلامزاده فدویت شعار «عبدالله بن مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو» را کارگزاران دولت ابد آیت به سمت سرحدداری و ساخلویی قلعه مبارکه ناصریه سرخس مأمور فرمودند و قریب به دو سال در آن حدود به تقدیم شرایط جانفشانی و خدمت قیام نمود.

از آنجایی که می دانست خاطر آفتاب مظاهر ملوکانه محض اجرای

لوازم سیاست و اعلاء مراسم ترتیب، همواره به تحصیل اطلاعات از چگونگی حالات طبقات انام و اصناف، عشایر و اقوام مایل است لهذا چنان صواب دید که وضع حالات و کیفیت قواعد و رسوم و مقدار سکنه و قوانین سلوک و معیشت حالیه تراکمه هر را به دقت وافی تحقیق نموده و به طور تذکره و روزنامه بنگارد و هنگام بازگشت به دربار خلافت عظمیٰ در پایه سریر آسمان مصیر عرضه دارد.

## اصل و نسب ترکمنها

چون طوایف ترکمانیه از قدیم الایام وحشی و بی تربیت بوده و هیچ وقت اطاعت سلطانی را به میل خاطر قبول نکرده‌اند، پیوسته خائن و خائف در صحراهای دوردست شمال ایران و دو طرف آن مانند سباع و بهایم متردد بود و آداب و رسوم انسانیت و قواعد زندگانی را به هیچ وجه تحصیل نتوانسته‌اند نمود، لهذا تاریخی که گزارش 'حالات قدیمه' آنها را حاکی تواند بود در دست ندارند مگر اینکه چیزی جوانان از پیران شنیده و به اولاد خود گفته باشند. در این صورت مسلم است که اعتماد صحت

به اقوال آنها دریاب گذشتگان نیست ولی غلامزاده از پیران و ریش سفیدان تکه و سالور که فی الجمله محل وثوق و اعتماد بودند به قدر مقدور استکشاف و استطلاع نموده و معروض می‌دارد که مقیمان سدهٔ سینه و معتکفان آستان علیه را استحضار و اطلاعی از وضع حالیهٔ مرو و اهالی آن بهم رسد.

چون امروز غیر از ایل تکه و قلیلی از سالور اصنفی دیگر از طوایف ترکمانیه در مرو نیست لاجرم غرض از این روزنامه همان عرض حالات قبیلۀ تکه خواهد بود اگر ضمناً هم مجملی از حالات دو سه طایفهٔ دیگر معروض دارد محض ارتباط مطلب است نه نگارش تاریخ تراکمه. معهدا اگر در اصول و انساب آنها اختلافی با اقوال مورخین واقع شود امیدوار است که به نظر عفو و عاطفت ملحوظ گردد.

بالجمله عقیدهٔ پیران و خبیران این طایفه آن است که از اولاد «سالور غازان بابا» نام هستند. برخی دیگران «طغان» نام ترکی را جد خود می‌دانند ولی اشهر آن است که از احفاد «غازان بابا» اند.

گویند «سالور غازان بابا» ترکی دلیر و صاحب شوکت بوده است به همین جهت در دست بعضی از عشایر ترکستان که با او طرف معارضه بوده‌اند، کشته می‌شود و از او چهار پسر باقی می‌ماند. اول - «ارساری»،

۲- «سالور»، ۳- «یموت»، ۴- «تکه» و مادر «سالور» را از زنهای دیگر او نچسب تر می‌دانند. مجملأً اینکه پسران چهارگانه در مقام خونخواهی پدر برآمده با قبایل ترکستان جنگها کردند و دختری از طایفه اوزبک<sup>۱</sup> به اسیری آورده و او را برای «تکه» عقد بستند و «تکه» را از وی پسری «یالقامش» نام متولد شد که جد طایفه ساروق<sup>۲</sup> معروف باشد. الحاصل. از چهار پسر «غازان بابا» اول «ارساری» است که از اولاد او طایفه معروف به ارساری بهم رسیدند و این قبیله الان با عدتی بسیار و عددی بیشمار که قریب شصت هزار خانوار می‌شود در سواحل رود جیحون در محلی که مشهور به لب آب است سکونت دارند و یک وقت به امام بخارا خدمت کرده و نوکر دادند. هنوز به همان حالت باقی هستند و طایفه ارساری نسبت به سایر طبقات ترکمان با تربیت تر و معقولتر و سبک معاش و قاعده گذرانیشان [به] مردمان شهرستان نزدیکتر است.

دویم سالور. اگرچه به اعتقاد بعضی از مورخین نسبت این طایفه به «سالورخان» که لقب «تولی خان بن چنگیزخان» است منتهی می‌گردد ولی به رغم [این ادعا] ثقات تکه از اولاد همان «سالور» اند که دویم پسر

۱. اوزبک (= ازبک)

۲. ساروق (= ساریق. سارق)

«غازان باباخان» است. علی‌آیحال، این قبیله خود را انجب طوایف ترکمانیه می‌خوانند و زیاده بر آنچه در دزدی و راهزنی خود اقدام نمایند، اشرار قبایل دیگر را برای این کار به اسب و اسلحه معاونت می‌نموده‌اند و هر غنیمت و اسیری که حاصل می‌شده است با آنها بالمناصفه تقسیم می‌کردند. تا وقتی که به بردن اسیر و چپاول از حدود خراسان قدرت داشتند پیوسته تجار برده‌فروش از طوایف جمشیدی و تیموری و هزاره با آنها معاملات داشته و اسرای شیعه را به طخارستان<sup>۱</sup> و ماوراءالنهر و خوارزم برده می‌فروخته‌اند و به آن بیچاره‌ها جهت تخالف مذهب شدیداً بسیار وارد می‌آمده است، لیکن در این عهد سعادت اقتران که از فرآقبال بی‌زوال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه کل ممالک ایران ارواح العالمین فداه و اهتمامات کافی و مساعی بزرگ جناب اجل اشرف «سپهسالار اعظم» وزیر جنگ و وزیر امور خارجه این دولت قوی صولت که عمل قشون و حراست و صیانت حدود و ثغور ممالک محروسه عموماً و کار سرحدات خراسان محض اختصاص اداره خصوصاً کمال ترقی و استحکام را یافته است، افراد طوایف ترکمان از لفظ اسیر جز آنکه خود به چنگ غازیان اسلام گرفتار شده و به رأی العین مشاهده می‌نمایند، معنی دیگر تصور نمی‌توانند نمود.

۱. طخارستان (= تخارستان)

خلاصه. طایفه سالور نظر به قوت و غلبه سایر قبایل به جهتی دیگر در هیچ جا مرتع و مکان مخصوصی نداشته‌اند و به‌طور اضطرار در چهارجو و برخی اراضی کم نفع ترکستان گذران می‌کردند تا آنکه اندک اندک خود را به خراسان کشیده به اتفاق ایل ساروق از پائین رودخانه مرغاب در مرو به اعمال ذلت و زحمت مقام گرفتند و در اوایل دولت شاه سعید طاب‌الله‌شاه «بیرامعلی خان قاجار» - که حکمران مرو بود - چند مرتبه به طایفه سالور تاخت و تاراج برد و بسیاری از آنها را بکشت و برای باقی ماندگان مالیات مقرر کرد [و آنها] ضمیمه رعایای مرو شدند و بعد از قتل خان مرحوم چندی خوانین بخارا و خوارزم در آنها تصرف کردند تا در اوایل دولت خاقان خلدآشیان چون قبیله سالور از پریشانی و ذلت میان ساروق به جان آمده بودند از چاکران دربار خاقان یورتی استدعا نمودند که به رعیتی و نوکری ایران تحصیل افتخاری نموده باشند. حسب‌الاجازه اولیاء دولت جمعی که تقریباً پنج هزار خانوار می‌شدند در سرخس منزل کردند.

چون یک چند در ظل حمایت این دولت از شداید گذشته بیاسودند، یکباره خود را صاحب و مالک سرخس پنداشته و ابواب معاملات پوست و گوسفند و اسب با اهل خراسان و خوارزم مفتوح داشتند و بضاعت خوبی از این ممر حاصل کردند و اسیر بسیار نیز در آنجا جمع شد. چون یکباره حقوق دولت را فراموش کردند و در معاونت



دزدان و مخالفت سرحدداران و دست‌اندازی به نواحی خراسان مبالغه نمودند، ناچار تنبیه آنها به ذمه همت اولیاء دولت واجب شد.

در حدود سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت که حضرت شاهزاده ابوالملوک ولیعهد فردوس مهد نایب السلطنه «عباس میرزا» نورالله مضجعه - که برای اصلاح مفاسد خراسان تشریف فرمای آن ساحات شده بود - بعد از فتح قلاع و رفع متمرّدان آن مملکت محض خلاصی اسرای شیعه و دفع آن رسوم شنیعه سرخس را محاصره فرمود و گوشمالی تمام به قبیله سالور دادند. [در این نبرد] علاوه بر آنکه سه هزار نفر اسیر شیعی از قلعه سرخس نجات یافتند<sup>۱</sup> تقریباً پنج هزار تن اسیر ترکمان نیز به چنگ غازیان افتادند<sup>۲</sup> و همه را به مشهد مقدس کوچ دادند. اسیران شیعه به اوطان خود رخصت [یافته و] رفته و اسرای ترکمان حسب الامر به قرای ارض اقدس تقسیم شدند.

اما بقیه سالور که در مرو با طایفه ساروق می‌زیستند چون به جهت نداشتن مرتع و مکان مخصوص بسیار ذلیل و مفلوک بودند و نیز محل یلتن<sup>۳</sup> را - که در ده فرسنگی مرو است - زمینی مستعد و بی‌مانع

۱. در اصل: یافت

۲. در اصل: افتاد

۳. یلتن (= یولتن. یول آتن)

دیدند، لهذا خود را از مرو بدانجا کشیدند. نظر به وفور آب و خوبی هوا و مراتع بسیار و هیمه باغ بیشمار که همه اسباب سهولت معاش است یکباره دل به اقامت یلتن بسته و در آنجا به آسودگی نشستند. اراضی را در میان خود قسمت کرده مشغول زراعت شدند، چندان که ایل ساروق در مرو بود و همچنین بعد از آنکه تکه آنها را به زور از مرو اخراج نمود و خود در آنجا منزل گرفت.

در همان ایام نواب والا «حسام السلطنه»<sup>۱</sup> به مرو تشریف آورده و مراجعت فرمودند. در همه این اوقات طایفه سالور در یلتن اقامت داشت تا آن وقت که نواب والا «حشمت الدوله»<sup>۲</sup> امیر جنگ با قشون مأمور آن صفحات شدند. قبیله سالور را در یلتن به غلبه مسخر فرمودند و آنها در مقام اطاعت برآمده قشون ظفرنمون را در هر نقطه که بود به رساندن آذوقه و معاونت نمودند و نیز پانصد سوار ملازم رکاب والا کردند.

چون این قسم خدمت ایشان به عساکر دولتی مایه اختلال در کار تکه‌ها بود لهذا در وقت فرصت با ساز و عدت بسیار یلتن را محاصره کرده و سالورها را مجبور نموده به<sup>۳</sup> اینک با سپاه دولت مراوده و خدمت

۱. منظور «سلطان مراد میرزا حسام السلطنه» است.

۲. منظور «نواب حمزه میرزا حشمت الدوله» است.

۳. در اصل: با

نمایند. طایفه سالور بین المحذورین درمانده دیدند با هر طرف موافقت نمایند از آن سوی دیگر ایمن نمی‌توانند بود، آخرالجهاد به ترک مزارع و مراتع خود دل نهاده، از یلتن کوچیده و از بالای پنج‌دهه به طرف ماروچاق رفتند.

قریب به چهار سال در آنجا اقامت کردند و چون از تنگی جا و نبودن مرتع درستی به ستوه آمدند، ناچار یک ثلث از آنها کوچیده به قرانپه<sup>۱</sup> - که در بست فرسنگی شهر هرات واقع است - رفتند. ثلث دیگر از نواب والا «حشمت‌الدوله» اجازه حاصل کرده در زورآباد - که بیست فرسنگی سرخس است - مقیم گشتند. آن ثلث دیگر که در ماروچاق مانده بودند چندی با ساروق بنای خصومت را گذاشته قدری جنگهای بی‌صرفه کردند، آخرالامر به علت قلت عدد و نبودن مدد مغلوب گردیده به‌طور فرار خود را به سالور قرانپه رسانیده، در آنجا نیز مکث نکردند، هر دو دسته با تفاق کوچ کرده به زورآباد آمدند. پس باقی طایفه در حمایت دولت علیه آسوده نشستند و «بردی مرادخان سالور» از سرکار نواب «حشمت‌الدوله» اجازه حاصل نموده و مبالغی هم به اسم کرایه مال و آذوقه از دولت پول گرفته، ایل سالور را به سرخس کهنه - که در یک فرسنگی مشرقی قلعه مبارکه ناصریه است - کوچ

۱. قرانپه (= قره‌تپه. قارا تپه)

داد و تمام ایل به سرخس رفتند مگر قریب پانصد خانواری که در زورآباد باقی ماند[ند] و آن وقت فوج قرایی ساخلو قلعهٔ ناصریه بود[ند].

چون شش ماه از اتفاق و اجتماع طایفهٔ سالور در سرخس منقضی شد ایل تکه بودن آنها را در آن همسایگی باوجود خدمت به دولت مایهٔ خرابی کار خود دیدند لهذا «قوشیدخان» سه هزار سواره و پیاده به سرداری «خجقه سردار» به سر قبیلهٔ سالور فرستاد.

«خجقه سردار» اول احشام و اغنام سالور را به تصرف درآورد، بعد از آن به قوت اسلحه آن طایفه را ملجا ساخت به اینکه از سرخس کوچیده و به مرو روند و میان طایفهٔ تکه ساکن شوند. سالورها در مقام اضطراب کوچیده و میان قبیلهٔ تکه رفتند و ساکن شدند. و در حرکت و سکون از سرخس تا مرو سواره و پیادهٔ تکه قسمی با آنها به ملایمت و موافقت رفتار کردند که باوجود عیال و اطفال بسیار که همراه بود به قدر سرموئی به هیچیک اذیت و آزار نرسید. بعد از ورود به مرو نیز اموال و اقسام منهبه را به آنها مسترد نمودند و از آن وقت تا حال سالور در میان تکه منزل دار[ند] و در نهایت مذلت و خواری گذران می‌کنند.

تقریباً هزار خانواری در دو مکان نزدیک هم اوبه دارند و باقی دیگر میان ایل تکه متفرق و بی‌نام و نشانند. بعضی در نزد بایهای تکه نوکر و سوداگر هستند که به قوت شراکت آنها معامله می‌کنند و اغلب آنها از بیکاری و اضطراب مشغول الامانی هستند و خودشان هم اگر اسب

ندارند به نصفه از تکه‌ها کرایه می‌کنند. لکن پیش تکه به قدری بی‌قدر و ذلیلند<sup>۱</sup> که اگر یک نفر از معتبرین آنها در دست پست‌تر کسی از تکه کشته شود ابداً دیت و خونیهایی بر آن مقرر نیست و از آن گذشته همه سالور در تمام خاک مرو یک وجب زمین و یک شربت آب را مالک نیستند، مگر اینکه یکی از تکه‌ها محض الله قطعه‌ای از زمینهای متصرفی خود را به سالوری بدهد که به عاریه یک سال برای خود زراعت کند و همچنین تکه‌ها زن دادن به سالور را عیبی بزرگ می‌دانند، اگرچه سالور نیز از آنجایی که خود را خیلی بچسب‌تر از تکه بلکه قبایل دیگر هم می‌داند زن دادن به تکه را ننگی عظیم می‌شمارد ولی چون اکثری از آنها بی‌بضاعت و فقیرند، بسیار شده است که به این بدنامی و ننگ دل نهاده و به تکه دختر داده‌اند.

## اسامی طایفہ سالور

تيرستان

www.tabarestan.info

يا لا واچ		قره مان <sup>۱</sup>	
اردوقاجا <sup>۲</sup>	داز	چولوم	آلام
ساقار	بيکسی	گوک	بيگ بولگی
اهاب		اکور جکلی <sup>۳</sup>	

۱. قره مان (= قارمان)

۲. اردوقاجا (= اردوخوجه)

۳. اکور جکلی (= اکور جوکلی)

آنا بولگی

۳	باشارجه	۴	صیاد	۱	یعقوب	ارسلان
	اسمعیل	۴	بق قره		یاجی	لی که
	قره کچی آقا		موسی <sup>۱</sup>		توره تیمور	باقاش

سیم «یموت» است که از او نیز اولاد و احفاد بیشمار به وجود آمد که الآن در صحاری گرگان و حدود استراباد و برخی در خوارزم ساکنند.

چهارم «تکه» است که از او سه پسر به وجود آمده، «اقتمش<sup>۵</sup>»، «تقتمش<sup>۶</sup>»، «یالقامش». اولاد «اقتمش» و «تقتمش» طایفه حالیه است

۱. یعقوب (= یاقوب)

۲. صیاد (= صایاد)

۳. باشارجه (= باشارجا)

۴. بق قره (= بوق قارا)

۵. اقتمش (= اوتامش)

۶. تفتمش (= توغتامش)

که در مرو و آخال مسکن دارند و «یالقاش» اسم اصلی «ساروق» است که به علت زردی چهره به این اسم معروف گردید و اولاد او نیز همین طور مشهورند.

الحاصل. گویند بعد از «غازان باباخان» سالور و تکه در اطراف خبوه و واس و قراقلی و آن صفحات مسکن داشته‌اند. گاهگاه در کنار جیحون هم منزل می‌کردند، جای معینی نداشته‌اند. ایل نیز آنقدرها زیاد نبوده است. به همین طورها هرچند وقت در زمینی گذران می‌کردند تا هنگامی که اولاد «سالور» و «یالقاش» از طایفه اقمش و تقمش جدا شده، از پائین رودخانه مرغاب آمده در خان کچن و اطراف مرو - که مسکن حالیه تکه است - منزل کرد و طایفه سالور نیز چندی در میان آنها نشسته و بعد بعضی به سرخس و برخی به یلتن - چنانکه عرض شد - رفته و ساکن شدند، اما طایفه تکه جای معینی نداشت و اوقات خود را هرچند وقت در محلی می‌گذرانید، هر وقت هم دشمنی برای آنها به هم می‌رسید خود را به ریگزار می‌کشیدند و سلامت می‌ماندند. در عهد «نادر شاه<sup>۱</sup>» مرحوم نیز اگرچه در میان ریگ بودند لکن از غلبه آن پادشاه قبول ایلیت کرده و در مقام اطاعت برآمدند. «نادرشاه» طوایف جزو آنها را قسمت کرد. بعد از آن کم کم به آخال آمدند، بیشتر ایل

۱. منظور «نادرشاه افشار» است.



در آن صحرا جمع شدند و جمیع قلاع آخال را که در تصرف اهالی خراسان بود به طور درستی و عدل در میان خود قسمت نمودند. بعد از آن فتح هر یک از قلعه‌ها را به ریش سفید طایفه - که آن قلعه در تقسیم متعلق به آنها بود - حواله کردند و به تدریج هرکس قسمت خود را به غلبه متصرف گردید و قدری از ایل نیز به تجن و بعضی دیگر به مرو رفتند.

سالی چند به همین طور گذران کردند تا وقتی که نایب‌السلطنه مغفور [«عباس میرزا»] برای تنبیه قبیله سالور به سرخس تشریف آورد و بعد از قتل و نهب بسیار پنج هزار خانوار از آن طایفه را به ارض اقدس کوچ داد. این فقره مایه وحشت بسیار شد برای ایل تکه بلکه جمیع قبایل ترکمانیه، لهذا همگی از تجن فرار کرده به مرو رفتند و دو سه سال در آنجا ماندند. چون آب و زمین مرو کفایت تکه و ساروق و همه را نمی‌کرد و در کنار رود تجن هم امنیت و فراغتی حاصل شد، ایل تکه اطمینان یافته دوباره کوچیده به تجن مراجعت نمودند مگر قلیلی که در مرو ماندند. اما چون ایل تکه دفعه ثانی به تجن باز گشتند اول قبیله برخاز را - که از طوایف قدیمه خراسان بوده و الآن ضمیمه ایل تکه است [و] در ساحل رود تجن میان قلعه منزل داشتند - گرفته داخل ایل خود کردند.

بعد از آن «ارازخان»<sup>۱</sup> نام که از معارف ایل بود بندی را که حال مشهور به قارلی بند است به رود تجن بسته و مشغول زراعت شدند و از بابت خوبی حاصل و حیوانات ایل را بضاعت و ثروت خوبی به هم رسید و تقریباً چهل و یک سال قبل «خوجه<sup>۲</sup> شکور آق سقال» سبب شد که طایفه تکه از تجن به سرخس آمد و چند سال خود «خوجه شکور» در سرخس نشست. آخر به سببی با طایفه مله<sup>۳</sup> مخالفت کرده و طایفه وکیل را [که] ربع تکه است، چون متعلق به خودش بود برداشته به تجن بازگشت و قدری هم از تکه که در هرو مانده بودند به تجن آمده قریب شش هزار خانوار در آنجا جمع شده و به ریاست «خوجه شکور» اطاعت کردند، و «خوجه شکور» مرد با کفایت و با تسلطی بود چنان که وقتی طایفه را منع و قدغن کرده بود با اهل کلات معامله و مراوده را موقوف کرده و غله و آذوقه برای فروش به کلات نبرند - چون معامله با صرفه و منفعتی بود - بعضی از افراد طایفه پنهانی مشغول بوده‌اند و هرکس را که «خوجه شکور» اطلاع می‌یافت قدغن او را شکسته است فوراً می‌کشت. گویند قریب شصت نفر را به این تقصیر کشت. با وصف اینکه از فرایض رسوم ترکمان است که

۱. در اصل: «اراض خان»

۲. در اصل در تمام موارد: خواجم

۳. در اصل: مل

هر کس یکی را به قتل رساند بدون ملاحظه شأن و رتبه وارث مقتول می‌رود و در میان طایفه دست به کمر قاتل انداخته او را بیرون می‌آورد و به قصاص می‌رساند و هیچ کس را در این باب حرفی نیست، مهبذا «خوجه شکور» چنان مسلط بود که با این همه قتل هیچ‌یک از طایفه از او مطالبه خون نکردند.

الحاصل. [وی] به حسب مخالفت کم کم بنای چاپیدن مال تکه‌ها را که در سرخس بود [اند] گذاشت و مایه دشمنی محکم گردید. جمعی از طرفین مقتول شدند. به همین‌طورها بودند تا ظهور «قوشید خان». اما «قوشید خان» گویند اول مردی قلتان بود. وقتی قشون بسیار از خيوه برای استیصال طایفه ساروق به مرو آمد و جمعیتی بسیار از سرخس به کمک ساروق رفتند و در آنجا با وجود بودن «اراز خان» طوایف سالور و ساروق و تکه هر سه متفق‌القول «قوشید خان» را رئیس و سردار قرار دادند و او بعد از فراغت از جنگ خوارزمی قلعه را - که در کنار رود سرخس بالفعل معروف به قلعه قوشید خان است - بساخت و بعد از آن جمعیت بسیاری فراهم کرد و به نجن رفت [و] طایفه وکیل را محاصره نمود، آخر الامر به غلبه آنها را مسخر ساخت. بعضی کوچیده همراه او به سرخس آمدند، برخی دیگر چند گاهی مهلت خواستند که از عقب آنها بروند [و] بعد از مراجعت «قوشید خان» فرار کرده به مرو رفتند.

در آن بین‌ها «خوجه شکور» هم فوت شد. در حقیقت این نیز از

آثار اقبال «قوشید خان» بود و ایل تکه معتقدند بر آنکه تا به حال بزرگی به خوشبختی «قوشید خان» در ایل تکه نبوده و نیست. در زمان سرداری او چند جنگ بزرگ اتفاق افتاد و «قوشید خان» در هیچیک شکست نخورد و در آن زمان والی خراسان مرحوم «آصف الدوله» بود که با «قوشید خان» و سایر ایل تکه نهایت خوش سلوکی و مرحمت را به عمل می‌آورد. در آن عهد به حدی ایل تکه اطمینان یافته بود که اغنام و احشام آنها فارغ‌البال در کوه و صحرای خراسان می‌چریده است و زن و بچه تکه با ایلات خراسانی در کوههای آق دربند و پس کمر بزغنج و پسته جمع می‌کردند.

در آن روزگار چنان به تکه خوش گذشته است که هرگز آن خوشی را فراموش نخواهند کرد. بعد از مرحوم «آصف الدوله» هم باز با نهایت اطمینان در سرخس نشسته بودند تا هنگامی که سرکار نواب والا «حسام السلطنه» با قشون ظفرنمون تشریف فرمای سرخس شدند و قلیل جنگی در مابین سپاه دولتی با ایل تکه واقع شد. طایفه تکه به حکم ضرورت اظهار ایلیت و قبول خدمت کردند و نواب والا را مراجعت دادند. یک سال بعد از بازگشتن ایشان چون در شوره کال خربوزه<sup>۱</sup> و

۱. خربوزه (= خربزه)

حاصل بسیار به عمل آمده بود، ایل به جهت جمع آوری آنها از سرخس کوچیده به آنجا رفتند. شوره کال ممر قدیم رود سرخس است که امتداد می‌یابد به اطراف مرو که مابین شمال و مشرق است. چون این اوقات راه رود تغییر کرده و نیز فرو رفته است لهذا آن راه اول خشک مانده و بعضی جاها بیشتر شده است. باز اغلب در بهارها که رود فیضان می‌کند آب به آن راه می‌افتد، بعد از آنکه [آب] کم شد ترا کمه می‌روند تخمه خربوزه و هندوانه و گندم در آن زمینهای نمناک زراعت می‌کنند. به طوری این حاصل خوب به عمل می‌آید که دور نیست تعریف آن حمل به اغراق شود. خلاصه، یک سال نیز ایل [در] شوره کال نشستند و باز به سرخس مراجعت کردند.

اوقاتی که ایل تکه در تجن مسکن داشت «محمد نیاز بای» نام شخصی از جانب «محمد امین خان» فرمانگذار خوارزم در مرو میان ایل ساروق حکومت داشت و از تمام ایلات سالور و ساروق و تکه زکات می‌گرفت، و با طایفه ساروق مخصوصاً طوری خوش رفتاری کرده و پهلوندی داده بود که افراد آن قبیله صاحب مکنت و ثروت شده بودند، تا به حدی که از غایت بضاعت طغیان نموده، وقتی بی‌خبر ریخته «محمد نیاز بای» را با اتباعی که همراه داشت، به قتل آوردند. چون این خبر به خان خوارزم رسید کمر عداوت ساروق را بسته، چهارده سال متصل کشیده بر سر قبیله ساروق آمده و حاصل آنها را تماماً ضایع و پامال می‌کرد. حتی

جنگلها و بوته‌های صحرا را آتش می‌زد. اغلب اوقات کار ایل به طوری سخت می‌شد که چوبهای آلاچیق<sup>۱</sup> را عوض می‌سوزاندند.

چون از این همه گرفت و گیر باز تشفی قلب برای خان خیمه حاصل نشد «میر احمدخان جمشیدی» را که مرده‌ی مشهور و سخت‌دل و بیباک بود در قریاب - که پائین آب مرو است - نشانند و او به لطایف‌الحیل آحاد و افراد ایل را به طرف خود کشاند، چنان که هرکس از تکه و ساروق پیش او می‌رفت جیره و مواجب فوق‌العاده می‌داد و نوازش می‌کرد و هرکس از طایفه ساروق سر یا اسیر می‌آورد انعام و جایزه بسیار می‌یافت و در وقتی که ایل از سرخس برای ضبط محصول خود به شوره کال آمده بودند دوستان سبب خانوار از جوانهای خوب آنها باهم اتفاق نموده بی‌خبر کوچیده به مرو رفتند. چون در حقیقت یک گله بهادر بودند لهذا ایل آنها را به اصطلاح خود گله بهادر می‌گویند و در این بین خود «محمد امین خان» نیز از خوارزم با قشون و استعداد تمامی به آن صفحات آمده «میر احمدخان» را با همراهانش ملازم رکاب ساخت و طوایف تکه و ساروق را که در مرو بودند به کلی مستخر کرده و همه را ضمیمه قشون خود نموده، از این غلبه خیال سودای خام به دماغش غالب شده عزم تسخیر سرخس بلکه تمام خراسان و زیاده از آن نمود.

۱. در ترکمن صحرا به آلاچیق، اوی oy می‌گویند.

چون خبر عزیمت او به طرف سرخس مسموع طایفهٔ تکه گردید برای آنها وحشتی حاصل شده چند نفر از رؤسا<sup>۱</sup> و ریش سفیدان قبیله پیشکشی از پول و اسب فراهم نموده در وسط راه خدمت خان فرستادند و اظهار ایلیت کردند که شاید به این تدبیر از شر او آسوده شوند، لکن خان از کثرت غرور و خیالات دراز و دور پیشکشی را قبول نکرده و به هیچ وجه اعتنا به معذرت‌های آنها ننموده و فرستادگان<sup>۲</sup> را در کمال یأس مراجعت داد و خود نیز با قشون ایلغار کرده به حوالی سرخس رسید.

اما ایل چون به کلی از خان مأیوس شدند شرح حال را عریضه کرده خدمت مرحوم شاهزاده «فرمانفرما» طاب‌الله ثراه - که در آن وقت والی خراسان بود - فرستاده و استدعای فرستادن قشون دولت نمودند و خود به تمام در حصار معروف به قلعهٔ قوشید خان - که یک فرسخ در زیر دست قلعهٔ مبارکهٔ ناصریه واقع است - جمع شده و مختصر تدارکی فراهم کرده متحصن گردیدند و «محمد امین خان» چون به ظاهر سرخس رسید نصف اردو را به سرداری «میراحمد خان جمشیدی» از رودخانه عبور داده به طرف مغربی قلعه فرستاد [و] خود با نیمهٔ دیگر از سمت مشرقی درآمده و از چهار جانب قلعه را محاصره نمودند و به طوری احاطه

---

۱. در اصل: رنسا

۲. در اصل: فرستاده گان

کردند که برای یک نفر مجال فرار باقی نماند و از این محاصره وحشت ایل تکه زیاده بر سابق شد و از شدت اضطراب خیلی الحاح و اظهار مسکنت نمودند که شاید کار به مصالحه و متارکه بگذرد ولی در خدمت خان هیچ فایده نبخشید و پذیرفته نشد.

چون از صلح مأیوس شدند ناچار دل به جنگ نهادند. توکل برخدا کرده و از اقبال بی‌زوال اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه ماسواه فداه یاری طلبیده و جمعی سواره و پیاده به سرداری «امان سعدخان» و «بردی نیازخان» - پسر «اراز خان» - و برخی دیگر از معارف دروازه را باز کرده به قشون مغربی که به قلعه نزدیک شده بود حمله بردند و آنها را متفرق نموده از حوالی قلعه دور کردند و با فتح و پیروزی بازگشتند، و در آن جنگ خیلی از قشون خوارزم تلف شد. چون از این فتح دل‌های افراد سواران ایل قوتی حاصل کرده بود لهذا فردای آن روز نیز تهیه جنگ نموده از قلعه بیرون رفتند و به قشون مشرقی یورش بردند و در دو سه حمله شکست فاحش به آنها دادند و همه را متلاشی نمودند. در این وقت خود «محمد امین خان» با جمعی از خواص و قلیلی از سواران جنگی و توپخانه که حارس وجود خان بودند، در سر تپه که مشرف به قلعه است ایستاده و لشکر را به بذل و انعام ترغیب به جنگ می‌نمود و متصل توپها را پر و خالی می‌کردند. پیاده سرخسی به طرف تپه یورش برده و خان خوارزم را با خواص و اعیانی که همراه داشت تماماً به



قتل آوردند و سر پر سودای خان را بریده به مشهد و از آنجا به دال‌الخلافة ناصریه<sup>۱</sup> فرستادند.

باوجود این شکست بزرگ که به قشون خبیوه رسید، چون «میر احمدخان» مردی بسیار رشید و کارآزموده و مدبر بود فوراً شکستگان خوارزمی را جمع آوری کرده اردویی تشکیل داد و از دور سرخس با نظم و ترتیبی درست کوچیده و ایل تکه هرقدر خواستند ثانیاً آنها را متفرق نمایند میسر نشد و به هیأت اجتماع از آن مهلکه خلاص شدند و از آن طرف کوبک<sup>۲</sup> مرحوم «فرمانفرما» که لشکر و استعداد به معاونت تکه تشریف آورده بودند پیدا شد، ولی زمانی رسیدند که قبیله تکه از خوارزمیان فراغت حاصل کرده بود.

سر خان خبیوه را به [زیر] سم اسب شاهزاده مرحوم انداخته و کمال تشکر را از مراحم والا به عمل آورده، خدمتهای شایسته کردند و قشون دولت را به مرو حرکت داده و بقیه ایلی را که در مرو بود خاصه آنها که از شوره کال به آنجا رفته و به جنگ سرخس آمده بودند گوشمال و تنبیه نموده و همه را کوچانده به سرخس آوردند و تمام ایل تکه در سرخس جمع شدند و در آن وقت قبیله تکه چه از محصول سابق سرخس و چه از غنایم خوارزمیان دولت و ثروت خوبی فراهم آورده بودند

۱. در اصل ناصره. منظور تهران است.

و مرحوم فرمانفرما هم کمال حسن سلوک و مرحمت را به آنها معمول می‌داشتند، چنان که هنوز ایل تکه خوشی آن روزگار را فراموش نکرده و به گذشتن آن عهد تأسف می‌خورند<sup>۱</sup> و خیلی میل دارند که یک بار دیگر در سرخس مسکن گرفته و به نوکری و رعیتی دولت علیه تحصیل افتخار و آسایش نمایند.

الحاصل. بعد از مرحوم «فرمانفرما» که ایالت خراسان به نواب «حسام السلطنه» تفویض یافت، بیست و چهار نفر از رؤسا و ریش سفیدان ایل تکه از قبیل «قره شیطان» و «سفرک خان» برای تهنیت ورود در مشهد مقدس سعادت رکاب بوسی سرکار والا را حاصل کردند. سرکار والا بنا به مصلحت همه آنها [را] گرفته و با قشون کلی عزیمت سرخس و استیصال ایل تکه فرمودند.

چون این خبر به ایل رسید مضطرب شده به طرف مرو فرار کردند. چون قبیله ساروق در محل معروف به خان کچن - که مسکن حالیه تکه است - منزل داشتند لهذا فراریان سرخس در چهار فرسخ بالادست آنجا قلعه محمدنیز بای را مأمن کردند. قشون سرکار والا که نزدیک شد طایفه ساروق به طور خدمت و اطاعت پیش آمده و سیورسات به اردوی دولتی داده و آنها را به سر تکه آوردند و چندی میان تکه و

قشون ظفرنمون جنگ قائم می‌شود، آخرالامر «قوشید خان» به توسط و شفاعت مرحوم «سام خان» ایلخانی خراسان به طور ایلیت و چاکری پیش آمده و مقتضیات خاطر والا را انجام داده و سپاه نصرت همراه را مراجعت می‌دهد.

بعد از بازگشت سرکار والا بنای مخالفت و دشمنی میان قبیله تکه و ساروق محکم می‌شود. اول «امان سعد سرداربخشی» از ایل تکه ابتدا به خصومت می‌نماید، طایفه را می‌آورد به حوالی خانه‌های ساروق منزل می‌دهد و به جنگ مشغول می‌شوند و این جنگ مدت دو سال طول کشید. جمعیت بسیار از طرفین نابود شدند. با آنکه ایل ساروق در آن وقت خیلی کمتر از تکه بود مع هذا تکه قوه مقاومت با آنها نداشت به جهت اینکه افراد مردمان ساروق شجاع و پر جرأت و دلیرند، خود طایفه تکه هم به این معنی اقرار دارند. و آن جنگ از جنگهای بزرگ معروفی است که میان تراکمه واقع شده است، بلکه میان آن دو طایفه جنگی به آن سختی هیچ وقت اتفاق نیفتاده است.

مجملاً اینکه آخر کار تکه به ساروق غلبه کرده، جمعی از آنها را گرفته میان ایل خود متفرق ساختند. بعضی در پناه دوستان خود که میان

اغلب به پنج ده رفتند. بعد از [مدت قلیلی] آنهايي هم که در حمايت دوست و آشنای خود میان تکه مانده بودند به توسط دوستان خود به مرو فرار کرده به پنج ده - که بالای رود مرغاب است - رفته و جمعیتی در آنجا فراهم شد. چون چند سال در پنج ده سکونت یافتند و به جهت کمی مراتع و مزارع کار معاش به فقرای قبیله سخت شد، لاعلاج جمعی از ریش سفیدان و معمرین قوم را پیش ایل تکه و «قوشید خان» رئیس آنها به شفاعت فرستاده و استدعای اقامت در یلتن - که آن اوقات غیر مسکون بود - نمودند و به زحمات بسیار اجازه حاصل کرده قدری از آنها به یلتن رفتند و برآسودند. سال اول آذوقه از ایل تکه حاصل کردند. سال دویم جمعی دیگر از پنج ده آمدند به آنها ملحق شدند و استعدادی یافتند. آن وقت اتفاق کرده قارلی بند<sup>۱</sup> را که در بالای یلتن بسته شده و خاک خوبی دارد، تصرف کرده] و از رود آب گرفته، مشغول زراعت شدند. به تدریج فقرای ساروق از همه جا به یلتن جمع شده و صاحبان بضاعت و احشام و اغنام در همان پنج ده ماندند. تقریباً ساروق یلتن با آنچه در پنج ده هستند مساویند.

الحاصل. ساروق پنج ده آشکارا با ایل تکه خصومت می کنند ولی آنها که در یلتن هستند به جهت قرب جوار و کمی عدد از راه اضطرار

مکر از او مماشات می‌نمایند. اما آنها که در پنج دهند کمال جهد را در دشمنی [با] تکه دارند و از خون و مال یکدیگر هیچ باک ندارند و پیوسته دزدهای طرفین در سرقت اموال همدیگر مبالغه دارند و دست از شرارت برنمی‌دارند. الا اینکه بعضی اوقات ریش سفیدهای طرفین به میان افتاده، مقتضیات مصالحه و متارکه را فراهم می‌کنند، باز یک وقت ملاحظه می‌شود که همه عهدها برهم خورده بنای جنگ و مخالفت را می‌گذرانند.

## اسامی طایفه ساروق

طایفه بزرگ ساروق هرزقی است، طوایف کوچک [عبارتند از:]

- قرزل «آیم بگ» ریش سفید (
- قوجه علی<sup>۱</sup> «یغمور بیگ» (
- قلجه<sup>۲</sup> «استاد توره» (
- حسینعلی «سید بیگ» (
- بدنگ «ظاهر بیگ» (
- قانلی باش «آنه قلیچ کور» (
- سوختی «لهنگ سردار» در میان ساروق سردار معتبری ست (
- خراسانی «عوض خان» (
- الاشه<sup>۳</sup> «امان خان» (
- بایراج<sup>۴</sup> «ساری خان» که رئیس و خان طایفه است در<sup>۵</sup> یلتن  
سکنا دارد (

۱. قوجه علی (= خوجالی)

۲. قلجه (= قولچه)

۳. الاشه (= آلاشا)

۴. بایراج (= بیراج)

۵. در اصل: ... است که در

اختیار این طایفه با «کریم دردی ایشان» است که از سادات آنها و در پنج ده سکنا دارد.

اما طایفه تکه بعد از قشون کشی نواب والا «حسام السلطنه» یورت ایل ساروق را به غلبه متصرف گردیده و تاکنون در همانجا سکونت دارند. نواب «حشمت الدوله» هم همان نقطه تشریف بردند و آن یورت در کنار رود عظیمی است در صحرای مرو که از جانب مرغاب جاری است، طول رود امتداد یافته است از پائین جنوب شرقی به سمت شمال مغرب و گذاری دارد مسمی به خان کچن. پلی که محل عبور عابر است در آن نقطه واقع شده و مسکن دو طایفه بزرگ در چنین گذار مزبور است. ایل اقمش در سمت مغربی گذار و قبیله تقتمش در جانب مشرقی است و این دو طایفه ابدأ از طرفی به طرف دیگر نقل و تحویل می کنند، اما خانه خود «قوشید خان» - که دو سال قبل وفات یافت و بالفعل «بابا خان» نام پسرش جانشین اوست - در سمت شرقی رود و نزدیک پل که محل عبور مترددین است واقع شده و کلیه در میان این قبایل ساختن خانه های گلین معمول و مرسوم نبوده و نیست، همه آلاچیق نشین هستند. اگرچه به ندرت در هر ایلی محقر خانه ای از سنگ و گل دیده می شود و چهار مدرسه نیز ساخته اند ولی باز مسکنشان همان آلاچیق است. اگر فرضاً در میان دو هزار خانوار کمتر یا بیشتر یک نفر بالاخانه ساخته باشد آن را جزو خانه محسوب نمی دانند. اطلاق لفظ خانه به همان آلاچیق می شود. فقرای قبیله

اگر هفت هشت سر [عائله هم داشته] باشند<sup>۱</sup> از ناچاری در میان یک خانه گذران می‌کنند، لکن اهل ثروت ممکن است که پنج شش خانه یا بیشتر هم برای خود ترتیب داده باشند.

طایفه تکه به دو قسم است: اقمش و تقمش. اما طایفه اول که اقمش باشد نیز بر دو قسم است.

## ایل بخشی<sup>۲</sup>

طایفه اول اقمش ایل بخشی است:

### میریش<sup>۳</sup>

بق بز<sup>۵</sup>

واناش<sup>۴</sup>

(ریش سفید «قلاق بای» در میان تکه مرد باغزمی است)

۱. در اصل: عیال هم باشند

۲. بخشی (= باغشی)

۳. میریش (= میرش)

۴. واناش (= وانش)

۵. بق بز (= بوق بوذن)



طور

مادی

(«آنه یارخان» مرد با دولت و مزوری<sup>۱</sup> است)

ذاکر

قورد

خود «ذاکر»

(«محلّی بیگ<sup>۲</sup>» مرد صاحب دولت و کافی است)

چلتک

یاسمان

(«آنا بیگ ترخان» مرد صاحب قبیله است)

سلطان عزیز

قایل

بای

(«نور محمد قج» مطیع)

(«محمد بردی خان» خیلی)

(«محمد دردی خان» است)

(عاقل و زبان دار است)

۱. در اصل: مذوری

۲. محلّی بیگ (= مثلی بیگ)

گوک

تبرستان

www.tabarestan.info

قاضی

خود «گوک»

(«ولد ایشان» مرد فقیری است)

اقری یولق

وابه

(«سعدبای» مرد صاحب دولتی است)

برقاز<sup>۱</sup>

بری

(«رحیم» مرد ریش سفیدی است)

یلنق<sup>۲</sup>

(«خواجه نفس» خیلی با قبيله است)

داش ایماق

(طایفه قلیلی است. «حسین خان

بیگ» ریش سفید)

برشیس

(«اوستادوا» صاحب دولت نیست

ولی محترم است)

۱. برقاز (= بورقاز، پورغاز)

۲. یلنق (= ینگاق)

## ایل سیچمز<sup>۱</sup>

طایفه دویم اقمش ایل سیچمز مشهور است:

### آق صوفی

آلاجه گز<sup>۲</sup>

کمشی

(«تاج سردار» مرد خودرأی و رشید[ی] است)

آلاسقل<sup>۳</sup>

چرش

(«پپوش پهلوان» دهقان است ولی حرفش در نزد طایفه خود معتبر و مجری است)

### کور صغیر

صغیر

کور

(«بیگ مرادخان» در میان اقمش از همه کس معتبرتر است)

۱. سیچمز (= سنجماز)

۲. آلاجه گز (= آلاجا گوز)

۳. آلاسقل (= آلاسقال)

دلایک وکیل

چوروک<sup>۱</sup>

(«ساری بهادر» ریش سفید است)

پرنگ

بیگ لی پرنگ

آق پرنگ

(«بردی بای» مرد بادولتی است) («مہتر بیگ» بگ زاده قدیم است)

حاجی صوفی

ملک امان

باقچه<sup>۲</sup>

(«مله حیران»<sup>۳</sup> مرد خیلی صاحب دولت و اول مرد تکه است)

۱. چروک (= اوچروک)

۲. باقچه (= باغاچا)

۳. مله حیران (= مثلئ حیران)

تیرس قییر

بقرداق<sup>۱</sup>

(«نفس بیگ» به طایفه خود خیلی مسلط است)

قره احمد

بجان

کرد

(«نیاز بیگ»<sup>۲</sup> به طایفه خود خیلی مسلط است)

چیه دیمز

یاغلی

(«امان سازخان» پسر «ارازخان» و خانواده‌ای قدیمی<sup>۳</sup> است)

تپاز

قره گز گل

ولی خرنندی

۱. بقرداق (= باغشرداق)

۲. در اصل: نیاز بیگ

۳. در اصل: قدیم

(«حکیم خان» خیلی پیرمرد و آدم درستی است) («قبر» مرد بی‌عزمی<sup>۱</sup> است)  
طایفهٔ دویم نکه که تفتمش است نیز بر دو قسم است بیگ<sup>۲</sup> و اوکیل.

تبرستان

www.tabarestan.info

## ایل بیگ

طایفهٔ اول تفتمش بیگ است:

امان شاه<sup>۳</sup>

کنی

(«قادر نیازخان» یکی از

خواص است)

یگره

(«آنا<sup>۴</sup> جان عرب» مرد ریش

سفیدی است)

قوقی زرننگ

(«مردبای» مرد با دولتی است) («ملا شیخی» نیز مرد صاحب مکتبی است)

اقرباش قایان

۱. در اصل: بی عظمی

۲. بیگ (= بگ)

۳. امان شاه (= اماشا)

۴. در اصل: آت

گوکجه

یارِی گوکجه

قره گوکجه<sup>۱</sup>

(«آنه مراد پهلوان»)

(«باباخان بن قوشیدخان» خیلی رشید است)

چرغان

موجک

(«نفس» صاحب قبیله است)

(«قلیچ آق سقال» اختیار تمام طایفه

بیگ با او<sup>۲</sup> است و خیلی مرد معتبری است)

خرو قنقر<sup>۳</sup>

خر

۱. قره گوکجه (= قارا گوکجه)

۲. در اصل: این

۳. قنقر (= غونگور)

قلاق خر<sup>۱</sup>

(«ولی ساریان»)

بیگ لی خر

(«قره بیگ»)

(«ملا توره» که مجتهد تمام تکه است از این طایفه و اختیار کل این دو طایفه با اوست، به طوایف دیگر نیز داخل تصرف هستند)

قنقر

قره قنقر

(«قطلی بای»)

آق قنقر

(«الله نظرخان»)

(«برکعلی خان» و «چاری خان» نیز از این طایفه و خیلی معتبر هستند)

## ایل و کیل

طایفه دویم تگتمش و کیل است.

قره



<p>بیگ چیان<sup>۱</sup>          («ابا چیک»)</p>	<p>ملا ولی          («آنه محمد ایشیک»)</p>
--	--

آروق<sup>۲</sup>

<p>محمود پاینده          («آنه خلیفه»)</p>	<p>آن قرق باشلاق          («امان نظر»)</p>
--	--

یوسف<sup>۳</sup>

<p>قره یوسف          («محمد مرادبای»)</p>	<p>آق یوسف          («قوللر سردار»)</p>
---	---

۱. شاید «بگ جان» باشد.

۲. آروق (= آق)

۳. یوسف (= یوسوپ)

قره جه

تیرستان

www.tabarestan.info

باح ایلی  
(«براض مراد»)

گرچک

(«مخاد بای»)

طوایف کوچک و کیل [عبارتند از:]

قاق شال<sup>۱</sup> و بوکری («اوز بیگ قلیچ»)

حارون<sup>۲</sup> («عوض دردی بهادر»)

خلیل («عمر»)

در میان طایفه وکیل ریش سفید معتبری نیست مگر «نور دردی خان آخالی» که الان در مرو سکنا دارد و تمام این ایل به او مطیعند.<sup>۳</sup> تمام طایفه تکه عبارت از هزار اتلق است که اتلقى از پانزده الی بیست و پنج خانوار است و هر یک از این بیست و چهار طایفه بیست اتلق است و در تمام ایل پانصد خانوار هست که مشهور به مجاورند و معاش آنها از

۱. قاق شال (= غانگ شال)

۲. حارون (= شارون)

۳. در اصل: مطیع اند

زکات قبیله می‌گذرد. دویست خانوار مشهور به خواجه و دو سه هزار نیز سالور هست و من جمیع الجهات تقریباً در هروزیاده از بیست و پنج هزار خانوار نیست.

بالفعل در همه مرو خان معتبری که قبول عامه باشد و همه ایل از او اطاعت کنند نیست. بعد از وفات قوشید خان روسای قبیله اتفاق کرده «بابا خان» نام پسر او را به خانیت برداشتند. چندی بود تا وقتی که «تاج سردار» از دربار خلافت عظمی مراجعت نمود، جمعی را با خود متفق نمود، خواست «نور دردی خان» را خان قبیله کند افراد مردم محض حفظ حقوق «قوشید خان» راضی نشدند. لهذا کار خانی بالاستقلال در تمام ایل پا نگرفت، ناچار چهار نفر در چهار طایفه معروض خان شدند، «اراز مراد خان» در بخشی. «بیگ مراد خان» در سیچمز و «بابا خان» در بیگ، «نور دردی خان» در وکیل.

«بابا خان» به این کار تمکین ندارد می‌خواهد خان همه ایل باشد، لکن بسیار قبیح المنظر و بی‌عقل و کودن است. «نور دردی خان» و «بیگ مراد خان» خیلی کافی هستند، استحقاق خانی دو طایفه را دارند. ریش سفیدهای معظمتر نیز هستند که در تمام ایل هر قسم تصرفی بخواهند می‌توانند نمود چرا که پیش عامه مردم مقبول‌القول و مطاعند<sup>۱</sup>.

«قلیچ آق سقال»، «برکعلی خان مرادبای»، «قُلماق بای»، «مئلی بیگ»، «خواجه نفس»، «آنه یار خان»، «محمد بردی خان»، «مئلی حیران»، «پوپوش پهلوان»، «تأج سردار»، «حکیم خان»، «امان نیاز خان»، اشخاص معتبر مرواز قراری است که معروض داشت.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## آب، زمین و زراعت

اما در خصوص آب و زمین مرو و طایفه تکه بندی که از سابق در حوالی قلعه محمد نیاز بای بسته شده است و همه وقت هزار خانوار در سریند سکنا دارند و مستحفظ بند هستند و از طرفین بند دو جوی<sup>۱</sup> بزرگ علی السویه جدا می شود و هر یک از آن دو جوی باز به دوازده قسم منقسم می شود که به اصطلاح تراکمه آن جویها را یاب و نوقانه می نامند و هر یک از آن یابها مختصی یکی از طوایف جزئی است که عرض شد و در وقت کمی آب سه سنگ و نیم آب دارد [که] در این صورت حاصل آن کفایت جمعیت ایل را نمی کند. لکن معمول این

است که حاصل از سیلاب مشروب می‌شود و کم آبی کمتر واقع می‌گردد.

الحاصل، آب و زمین را قسمت می‌کنند. هر طایفه جزئی که یک نوقانه دارد و یک نفر میراب نیز از خود معین کرده‌اند که مراقب آب و زارعین باشد و او علاوه به قسمت نفری حق میرابی هم دارد، دور نیست که به دیگران هم از آب و زمین بتواند کمکی نمود ولی نه چنان که از حق کسی چیزی کاسته شود. مردی را که یک زن باشد از آب و زمین قسمت می‌برد ولی پسران نابالغ و زنهای بیوه چون خانوار حساب نمی‌شوند حقی ندارند و کسانی از اهل ثروت و محترمین هستند که به جهت حرمت همه ایل از آب و زمین به آنها کمک می‌نمایند یا آنکه خود آنها با فقرا شریک می‌شوند و گاو و بذر می‌دهند و از حاصل نصفه می‌برند.

زراعتی که در مرو کشت می‌شود چند قسم است. اول گندم و جو، که تخمیناً در یک سنگ آب قریب یکصد خروار گندم و چهار پنج خروار جو کشت می‌شود و تخمی از ده الی بیست و بیست و پنج حاصل معمولی است و زیاده هم ممکن است. علت قلت زرع جو این است که طایفه ترکمان اغلب جو کن - که یک قسم از حبوبات است - عوض جو به مال می‌دهند و دادن جو به هیچوجه معمول نیست. اما گندم پائیزه از اواسط میزان الی آخر عقرب و گندم بهاره از اول حوت تا اواخر حمل

کاشته می‌شود و در اواخر جوزا درو می‌کنند. از سه الی چهار آب بیشتر به گندم نمی‌دهند و گندم بهاره را اغلب چهار آب می‌دهند و از مرو گندم به جایی حمل نمی‌شود مگر وقتی که در بخارا تسعیر داشته باشد و صرف کلتی نماید. در سال هفت هشت قافله از مرو می‌رود که هر یک از دویست الی هزار شتر باشد و به<sup>۱</sup> آخال هم در قحطی حمل می‌شود. در خود مرو آنچه علاوه به خوراک خودشان باشد دو سال هم می‌شود که به جهت فروش، غله را در انبار نگاه دارند و سه قسم انبار در آنجا معمول است.

اول - آنکه خانه‌ای را از گل می‌سازند و گندم را در آن خانه انبار می‌کنند.

دویم - آنکه زنبیلی از نی می‌یافتند که تقریباً چهار پنج خروار گندم بگیرد و غله را در آن ریخته میان آلاچیق می‌گذارند.

قسم سیم - زمین را سرگین ریخته روی آن را اندود می‌کنند و بعد از آن پوشال برنج ریخته روی آن گندم می‌ریزند و روی<sup>۲</sup> گندم هم گاه می‌ریزند و اندود می‌کنند، می‌گذارند در صحرا می‌ماند. به این قسم غله هیچ عیب نمی‌کند.

---

۱. در اصل: در

۲. در اصل: ازروی



اما قسم دیگر از حاصل آنجا جوکن است که در جنس و ترکیب نزدیک به ذرت<sup>۱</sup> است و تقریباً دو ذرع زیادتیر قد می‌کشد و سبز آن قریب به نیشکر شیرین می‌شود. آن را ریزریز کرده به مال می‌دهند و برای اسب خیلی خوب است و سه قسم است: شش ماهه و چهار ماهه و سه ماهه. در هر سه سنگ و نیم آب هفت خروار کشت می‌شود و در عقرب درو می‌کنند. بسیار خوب زراعتی است تمام ترکمان عوض جو، جوکن به اسبهای خود می‌دهند. اگر در بخارا یا آخال تسعیر داشته باشد به آنجاها هم حمل می‌شود والا خیر.

حاصل دیگر برنج است. اما برنج مرو بسیار بد می‌شود و در وقتی که آب زیاد باشد مثل هذذ السنه بارس نیل در سه سنگ و نیم آب هیجده<sup>۲</sup> خروار کشت می‌شود. در وقتی که آب کم باشد در تمام ایل اقمش و تقتمش هشت الی ده سنگ آب را برای کاشتن برنج معین می‌کنند که در هر سنگی چهارده خروار کشت شود. اغلب تخمی بیست و پنج تخم عمل می‌کند و از پنجاه الی هفتاد روز بعد از عید می‌کارند. در عقرب با جوکن درو می‌کنند. چون در آخال برنج نیست لهذا در سالی

۱. در اصل در تمام موارد: زرت، آن را در فارسی ذرت علوفه‌ای می‌گویند.

۲. در اصل: هجده.

دو یا سه مرتبه [و] هر دفعه تقریباً پانصد شتر برنج حمل آخال می‌کنند.<sup>۱</sup> اما کنجد، در تمام ایل از سیصد و پنجاه الی پانصد خروار می‌کارند. در سالی که آب زیاد باشد بیشتر هم ممکن است بکارند، و تخمی از صد و پنجاه الی دویست تخم عمل می‌آید. در ثور کاشته و در عقرب درو می‌شود و طایفه ترکمان بجز روغن کنجد روغن دیگری نمی‌خورند، مگر خیلی کم. پلو و سایر اغذیه را هم با روغن کنجد ترتیب می‌دهند.

اما پنبه را در اول ثور ابتدا به کاشتن می‌کنند و ماه میزان درو می‌کنند. با سه یا چهار آب هم خیلی خوب می‌شود، اگر زمینش خوب باشد با یک آب هم باید برسد. از هر یک دانه تخم یک چارک الی نیم من هم جوزق عمل می‌آید و الا کسر هم می‌شود. قیمتش از دو هزار و پانصد دینار الی سه هزار است.

بالفعل در مرو باغات و میوه‌های مختلف به هیچ وجه یافت نمی‌شود مگر آنکه تازه بنای باغ کاشتن را گذاشته‌اند و انگورهای بسیار بد دارد. دیگر از سایر اقسام میوه ابدأ ندارند مگر خربزه و هندوانه که خیلی زیاد است. خربزه‌های خیلی خوب هم پیدا می‌شود که گاهی از مرو به سرخس می‌آورند و هندوانه‌های خیلی خوب هم دارد که در هیچ جا به آن لطافت دیده نشده است و در عوض شیرۀ انگور شیرۀ هندوانه درست

می‌کنند و اغلب خربزه و هندوانه آنها قیمتی ندارد. بخصوص در هذه السنه بارس نیل که آب خیلی زیاد شده بود و از رودخانه بالا آمده به صحرا افتاده بود بعد از کم شدن آب هر کس به قدر قوه به آن زمینهای آب خورده تخم خربزه و هندوانه انداخته بود<sup>۱</sup> و به حدی خربزه و هندوانه فراوان شده بود که از خوردن اسبها هم تمامی نداشت. اگرچه همه ساله اسبها و کره‌های خودشان را خربزه می‌دهند، ولی امسال و فور خربزه از حد و حصر بیرون بود چنانکه اغلب را نتوانستند جمع‌آوری نموده در صحرا مانده سرما زده بود و هیچ وقت قیمت ندارد و کدوهای خیلی خوب هم در مرو به عمل می‌آید که خیلی شیرین و لطیف می‌شود و بادمجان<sup>۲</sup> و خیار و غیره ابدأ یافت نمی‌شود.

اما در باب اغذیه آنها. اول نان که قوت غالب انسان است، و گوشت را آنها از سایر اغذیه زیاده‌تر می‌خورند. حتی گوشت اسب و شتر و گاو و غیره. ده پانزده روز هم نگاه می‌دارند و متعفن می‌شود و بعد می‌خورند، و غذای معتبرشان یک چیزی که خودشان دقرمه<sup>۳</sup> می‌گویند که عبارت است از گوشت گوسفند و نان و روغن و پیاز و غیره، و پلو هم

۱. در اصل: بودند

۲. بادمجان (= بادنجان)

۳. دقرمه (= دوغراما) در لغت به معنی ریز و تربت کردن نان است.

می‌خورند، ولی پلوشان را نزدیک به دم پُخت می‌پزند و روغنشان هم اغلب روغن کنجد است و روغن گوسفند را اغلب خام با نان می‌خورند و یک خوراک آنها هم قاق است که خربزه را قاچ کرده می‌خشکانند، ولی به هیچ وجه مأكول نیست و کلاً در اغذیه کثیف‌ترین طایفه تراکمه هیچ طایفه را نمی‌توان تصور نمود. مثلاً اگر روزی بره خانه بردند در سر یک نهار<sup>۱</sup> می‌آورند و لابداً به قدر یک نهار متداولی می‌خورند. و قبل از غذا دست می‌شویند او بعد از غذا<sup>۲</sup> به اصطلاح خودشان فاتحه به جای شکر داده و دست به ریش خود می‌کشند و غالباً خیلی کثیفند و چائی بخارائی سبز هم حال در میان آنها خیلی متداول است به طوری که تمام روز را اغلب چائی حاضر دارند و قند هم معمول نیست و چائی را تلخ می‌خورند و چائی خوردن آنها به قسمی است که از اعلیٰ<sup>۳</sup> و ادنا لامحاله باید چائی داشته باشند، حتی الان‌ها هم در سفر ممکن نیست که چائی و یک قهوه‌جوش همراه نداشته باشند. و یک قسم خوراک آنها هم چال شتر<sup>۳</sup> است که در واقع چیز بسیار خوبی است و به جهت صحّت بدن خیلی مفید است.

۱. در اصل: هر یک نهار

۲. در اصل: ولی بعد را

۳. چال شتر (= دویه چال. دیه چال) نوعی نوشیدنی مقوی است که از شیر شتر تهیه می‌کنند.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## تجارت، واحد وزن و پول

تفصیل وضع بازار و مسکوکات و اوزان تراکمه که معاملات حالیه است.

در مرو هفته‌ای دو روز بازار می‌شود، یکی روز دوشنبه و دیگر پنج‌شنبه. در میان قبیلهٔ تقتمش نزدیک خانهٔ «قوشید خان» محلی را معین نمود و آنجا را بازار می‌نامند. در روزهای معمول افراد مردم که اهل داد و ستد هستند از تمام ایل در آن بازار جمعیت کرده و امتعه و اجناس خود را از هر قبیل ماکولات و ملبوسات و چهارپایان در آنجا حاضر می‌کنند و مشغول معاملات می‌شوند. از اول طلوع تا وقت غروب آفتاب آن بازار دایر است و جمیع ضروریات ایل در آنجا فراهم می‌شود. و سنگ تراکمه خیلی با برکت و خیردار است به جهت آنکه یک من آنها

معادل شش من تبریز است، اما خروار میان ایشان معمول نیست الا اینکه دوازده من مروی را که عبارت است از هفتاد و دو من تبریز یک بارشتر می‌گویند.

مسکوکات آنها بالفعل چند قسم است. اولاً پول ایران در آنجا رواجی تمام دارد ولی قطع و وصل<sup>۱</sup> معاملات را به اصطلاح پولهای بخارا می‌کنند و اقل مرتبه پولشان تنکه بخارایی است که سه تنکه را یک روپیه - که مساوی با دوهزار ایران است - می‌دانند و هر بیست روپیه را یک تومان محمد حسینی که معادل چهار تومان ایران باشد می‌شمارند، ولی پول رایج موجودشان همان پول ایران است و قدری هم تنکه بخارایی بهم می‌رسد. اما عموماً پول نقد در میان تراکمه بسیار کم است چنانکه به‌طور تحقیق در تمامی ایل تکّه به آن عظمت پنج نفر صاحب ثروت که هر یک مالک دوهزار تومان وجه نقد باشند پیدا نمی‌شود و در همهٔ مرو آدمی که پنجاه هزار تومان متجاوز دولت داشته باشد مشکل است بتوان سراغ داد و حال آنکه دولت آنها عبارت است از شتر و مادیان و گوسفند و زراعت و از این قبیل چیزها و هر کدام هم که صاحب بضاعتی شده‌اند در اصل از دولت زراعت و فلاح است.

## دامداری

اقسام مال و مواشی تکه از این قرار است:

اول اسب است که قیمت معمولی متداولی اغلب آنها از چهل الی شصت تومان است و بندرت اتفاق می‌افتد که اسبی به دویست و دویست و پنجاه تومان هم می‌رسد، و اسبهای بسیار ممتاز معروف خوب آنها را که بالفعل اضطراراً در گره‌گی می‌فروشند از صد تا صد و پنجاه تومان بیشتر نمی‌شود. و قاطر در میان آنها به هیچ وجه نیست. مادیان محض گرفتن کره اسب نگاه می‌دارند و مردم موال آنها از ده سر مادیان زیادتر ندارند.

دویم شتر است. شتر از همه جنس چهارپایان در میان آنها بیشتر



است. جمیع احمال و اثقال خود را با اشتهر حمل می‌کنند، حتی هیمه را که نسبت آن از اوبه‌ها اقلأ یک منزل دور است نیز با شتر حمل می‌کنند و قیمت شترهایشان از ده الی بیست و پنج تومان می‌رسد.

سیم الاغ. این جنس حیوان نیز در میان تراکمه بسیار است و اغلب هم خیلی خوب و راهوار می‌شوند ولی نهایت قیمت آنها از شش الی هفت تومان می‌شود.

چهارم گاو کاری است. و این حیوان از سایر اجناس میان آنها کمتر است، از آنکه شیار زمین را اغلب با اسب می‌کنند و به همان طور گاو یک جفت به هم می‌بندند،<sup>۲</sup> خیلی از گاو هم زودتر شیار می‌شود. قلبی هم با گاو مثل سایر جاها زراعت می‌کنند، به این جهت گاو کمتر است. اما به خلاف، گاو شیری که بسیار دارند و نهایت قیمت گاو ماده هشت تومان است.

پنجم گوسفند و بز است که بی حد و حصر دارند و قیمت شیشک<sup>۳</sup> فربه خوب - که چهارده پانزده من گوشت دارد - زیاد از چهارده هزار دینار نیست و میش پر شیر ممتاز با بره از دوازده هزار بیشتر قیمت ندارد

۱. در اصل: به

۲. در اصل: می‌بندد

۳. شیشک به گوسفند نر شش ماهه یا یک ساله گفته می‌شود.

و بز شیری پنج هزار فروش می‌رود. اما شیر هیچ وقت میان ترکمان قیمت ندارد و روغن در نهایت گرانی یک من دو ریال است.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## تهاجم و راهزنی (آمان)

تفصیل چگونگی وضع تاخت و تاز و راهزنی این طایفه ضالّه که به اصطلاح خود الامان می گویند:

قاعده الامانی اینها بر دو قسم است:

یکی آنکه همه بهادران ایل به اتفاق و اجتماع برای تاختن محلی عزیمت نمایند باید به صلاح و صوابدید رؤسا و ریش سفیدان طایفه انجام بگیرد. همینکه آراء متفق شد جارچی میان بازار ندا می کند که سواره و پیاده در فلان موضع حاضر شوند که باید همراه فلان سردار به تاخت بروند. در این قسم الامان احتمال دارد دو هزار نفر یا بیشتر از سواره و پیاده اتفاق کنند.

قسم دیگر آنکه خود سردارها خیال تاختن به ایل و اوبه یا بلوک و

محلی داشته باشند، در این صورت افراد سوارها به رفقای خود اعلان می‌کنند که باید به تاخت فلان محل رفت. فوراً در میعادگاهی که تعیین شده است جمع شده رسم معاهده و موافقت را که میانشان معمول است به عمل آورده، روانه می‌شوند<sup>۱</sup> و در این ایام مختصر از پنج الی صد نفر سوار و پیاده ممکن است که حاضر شوند.

علی‌ایحال، همینکه بنای ایمن شد افراد پیاده و سواره در محل موعود حاضر شده به قول خودشان فاتحه می‌دهند و این فاتحه به جای سوگندی است که از امرونهی سردار به هیچ وجه تخلف نمایند و قرار تقسیم غنایم را هم در این موضع قبل از حرکت می‌دهند. و قاعده آن چنان است که اول یک قسمت به اسم مال‌الله برمی‌دارند و آن قسمت باید به مصرف علما و عجزه و مساکین قبیله برسد. آن وقت سردار را اگر یک نفر یا دوف نفر یا بیشترند چهار قسمت می‌دهند و بهادران معروف را که از سایر افراد قشون در شجاعت امتیاز دارند دو بهره می‌دهند، بقیه را در میان آحاد خود بالسویه قسمت می‌کنند، الا اینکه اسب یکی در آن راه تلف شده باشد عوض آن را از میانه می‌دهند و هرکس را که اسب یدک همراه باشد نیم بهره هم برای اسبش می‌دهند. برخی دیگر اسب به کرایه و امانت گرفته [تا از آن استفاده کنند].

۱. در اصل: می‌شود

بعد از قطع و وصل این قرارداد فاتحه‌ای دیگر به جهت استحکام و برهم نخوردن این عهد می‌دهند، آن وقت در نهایت یکدلی و موافقت به جانب مقصد روانه می‌شوند و در جنگ غایت ثبات و استقامت را به عمل می‌آورند. اگر به طرف مقابل فایق آمده و آنچه اسیری بدست آوردند سریعاً مراجعت می‌کنند و در بین راه حتی الامکان شرایط خیم و احتیاط را به عمل می‌آورند تا به جایی که یقین کنند محل امن است و دشمن از دنبال کوتاه، در آنجا فرود آمده به حکم فاتحه سابق به تقسیم اموال و اسرا می‌پردازند. اگر سردار معتبری همراه دارند علاوه بر چهار قسمت معمول اسب خوب یا اسیر مرغوب یا تحفه دیگر که از سایر غنائم اختصاص داشته باشد خدمت او تقدیم می‌کنند.

بعد از فراغت از تقسیم هر کس در بهره خود مختار است. امکان ندارد که به قدر جبه‌ای از یکی به دیگری تعدی و بی اعتدالی واقع شود، قراردادی است که از قدیم‌الایام دارند و در هر سفر نیز با فاتحه مخصوص تجدید و استحکام می‌یابد. ولی خیلی شده است که اسیر معروف پر قیمت به دست افتاده است در سر آن نزاعها کرده‌اند تا هر کس به غلبه تصرف نموده است به خلاف عهد تعلق به خود او یافته است.

آنها<sup>۱</sup> به جهت نهب و غارت اغلب نواحی هرات و میمنه و فاریاب را مطمع نظر نموده و صرفهٔ حال خود را در چاپیدن اهالی آن صفحات دیده‌اند. گاهی به سمت بلاد خوارزم و طایفهٔ ارساری نیز توجه می‌نمایند. در آن منازل بعید و بیابانهای بی آب و آبادی ایلغارهای غریب می‌کنند. پیادهٔ الامان آب و آذوقه به شتران حمل کرده در وقت ضرورت به بهادران می‌رسانند و سواره‌ها بیشتر بی معاونت کرجی و ناو به رود جیحون اسب انداخته و بیرون می‌روند. الحق طایفه‌ای به غایت سخت جان و زحمتکشند که از جمیع حظوظ عقلی و لذا بد حسی حرمان دارند ولی مصالح دزدی و دقایق صرفهٔ راهزنی را خوب می‌دانند، از کثرت تجربه در آن باب علم‌ها حاصل کرده‌اند.

به جهت آنکه طرف مشهد مقدس و مصافات خراسان بالنسبه به خوارزم و هرات نزدیکتر و شوارعش سهلتر است، چنانکه در قدیم از هرجا حرکت می‌کردند، رو به جانب بلاد خراسان داشتند، لکن در این عهد فرخی جهد که از میان بخت جوان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جهان «ناصرالدین شاه» ماسواه فداه و مراقبات خطیرهٔ جناب اجل اشرف «سپهسالار اعظم» عمل سرحدات منظم است، طوایف ترکمان ایلغار خراسان را معاینهٔ سفر آخرت دانسته، هیچ وقت خیال آن

صفحات را نمی‌کنند و اگر گاهی هم جهال آنها را شایسته طمع محرک شده تا به آن حدود کشانده است قبل از آنکه دستبردی توانند کرد شکست خورده و منخول مراجعت کرده‌اند، بلکه سردارهای معروف و معتبر ایل تکه که در این قرن پا گرفته بودند از قبیل «امان سعد سردار» و «محمد شیخ» و «عاشور لک» و «خجقه سردار» و جمعی دیگر غیر از آنها تماماً به دست سرحداران ایران کشته شدند، حالا دیگر سرداری که قابل نام بردن باشد جز سه چهار تن در همه ایل تکه نیست. اول آنها «بکنج سردار» است که انصافاً به آن دو سه تن دیگر کمال رجحان و برتری را دارد، دیگر «امان نظر بهادر» است، دیگر «آنه نفس سردار» و دیگری «آنه گلدی سردار». جز اینها کسی که بتواند ده سوار برای الامان حرکت بدهد ندارند. اما «بکنج سردار» گاهی صد سوار و زیاده هم می‌تواند [گرد] آورد، لیکن از غایت غروری که دارد هیچ وقت بیشتر از ده الی بیست سوار حرکت نمی‌دهد. انصافاً جوانی است دلیر و کارآمد، در تیراندازی و اسب‌تازی سر، در همه قبایل ترکمان منحصر است. چون در میان این طوایف شایسته سرداری کسی را می‌دانند که بعد از اختصاص در شجاعت و جلادت بلدیت تمام هم در راههایی که برای تاخت و تاز می‌روند داشته باشد، به این جهت هر یک از سردارها



منصوص طرفی هستند. چنانکه همین «بکنج» اغلب اوقات به تاخت سرخس می‌آمد تا زمانی که چاکر خانه‌زاد و غلامزاده فدویت نهاد به سمت سرحدداری و ساخلویی سرخس مأمور شد باز چندین مرتبه به اطراف آنجا تاخت آورد ولی از تصدق فرق فرقه ستانی اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روح‌العالمین فداه در هر سفر شکست فاحش خورده و گوشمال کامل یافت. آخر الامر از در عجز درآمده، یکی از ریش سفیدان طایفه را پیش غلامزاده فرستاد که اگر مرا اطمینان بدهند خدمت می‌کنم. غلامزاده نیز به قسمی که شایسته شأن خانزادان دولت قاهره است با او سلوک داشته و قبول نوکری او را به حصول اجازت از دربار خلافت عظمی موقوف نمود. از آن وقت دیگر به هیچ وجه در حوالی سرخس مرتکب فساد و مصدر خلاف قاعده نگردید. حال نیز اگر از جانب اولیاء دولت جاوید قرون مرحمتی درباره مشارالیه مبذول شود احتمال کلی دارد که یکباره دست از شرارت کشیده و بیاید در سرخس مشغول نوکری و رعیتی شود، چنانکه «تأج سردار» که از سردارهای عظیم‌الشان آنجاست و ممکن است که هزار سوار بتواند حرکت داد، بعد از آنکه به تقبل دربار جهان مدار همایون استسعاد یافت و مشمول مراسم ملوکانه گردیده مرخص شد دیگر به کلی دست از شرارت و راهزنی کشیده مشغول رعیتی و زراعت است.

الحاصل. این اوقات اسب میان ایل تکه خیلی کمتر از سابق یافت

می‌شود به علت اینکه تا خرید و فروخت اسیر در بلاد خوارزم و ماوراءالنهر ممنوع و متروک شده است کار سودای تراکمه منحصر شده است به تجارت اسب و گوسفند و پشم و از این قبیل اجناس، لهذا اسبها را در همان کره‌گی از آحاد و افراد ایل خریده و می‌برند در هرات و آن صفحات می‌فروشند. به این جهت به حدی اسب کم شده است که اگر بخواهند دو هزار سوار یک مرتبه از جمیع ایل تکه سوار کنند نهایت اشکال را دارد، بلکه گمان نمی‌رود امکان داشته باشد، اما پیاده آنها در جنگِ تفنگ خیلی سخت و قوی دستند. تفنگهای خاندار و پایه‌دار دورزن به دست می‌گیرند و رسمشان این است که در همه جنگها خوابیده تفنگ می‌اندازند و سیصد قدم راه را به خوبی می‌زنند و تیرشان خطا نمی‌شود [و] در این فن مهارت تمامی دارند. در حقیقت برای هیچ قشونی احتیاط زیاد از سواره ترکمان لازم نیست ولی جنگ پیاده‌شان متضمن خطر بسیار است و این قسم تفنگچی را میرکن می‌نامند و فعلاً طایفه تکه را میرکن ده مساوی سوار است و سوارهای تفنگهای دولول و یک لول مختلف‌الوضع به دست می‌گیرند ولی از پیاده‌ها منحصر است به همان خاندار دو شاخه‌دار.

اما آنچه غلامزاده فدوی به طور تحقیق از حالات آنها دریافت نمود حدود ایران که بحمدالله از بیم شمشیرهای کج قزلباش - که اطراف ممالک را به منزله سدی سدید است - سالهاست که از مفاسد آن

مأجوج صفتان مقرون ما نیست و امان است، لیکن احتمال کلی بلکه یقین قطعی دارد که به قلیل زمانی دیگر یلتن و نواحی هرات و مضافات آنجا نیز که پیوسته از آن طایفه ضالّه در زحمت بودند یکباره آسوده توانند شد، به دلیل اینکه کشیدن غلیان آتزیاک که معروف به وافور است با کمال بی‌مناسبتی در میان آن بهایم جاری و معمول شده است و روز به روز هم ظهور بروز این مرض در آنجا بیشتر می‌شود. اغلب مرد و زن و بزرگ و کوچک ایل به آن کار بدعاقبت عادت کرده و از همه شغل‌های دیگر بازمانده‌اند. مسلم است که پس از سرایت به همه ایل آخر کارشان به کجا مسخر خواهد شد. عجالتاً که این دود از دودمان اقمش و تقمش بلند شده است تا دود آه مظلومان میمنه و فاریاب بعد از این به آنها چه کند.

## قانون خواستگاری و مجلس عقد و عروسی تراکمه

چون این مردم بدبخت جانسخت به کلی از رسوم انسانیت و قواعد زندگی بی بهره اند لهذا قاعده عروسی و ضیافت آنها نیز که کمتر شباهت به کار انسان دارد خالی از غرابت نیست و آن چنان است که چون مزاجت و پیوندی در نظر داشته باشند اولاً عجوی را به خانه دختر می فرستند و آن پیرزن پدر و مادر دختر را ملاقات کرده صریحاً می گوید که فلان ترکمان خواهش دارد با شما پیوند خویشی نموده و دختر شما را به عقد پسر خود در آورد. آن شخص اگر به این وصلت میل نماید در جواب می گوید که: «اگر در اداء مراسم به طور قاعده پیش بیایند چه عیب دارد». عجوزه همینکه جواب مقرون به رضا شنید خوشدل و خرم بازمی گردد و خبر می آورد. آن وقت باید چند نفر از ریش سفیدان] به جهت تعیین مخارج و قرارداد شیربها پیش پدر دختر بروند. اما قرار شیربها به حسب اختلاف مراتب است، هرکس به قدر استعداد خود و شایستگی طرف مقابل شیربهایی می دهد. لیکن آنچه میان اکثر از اهل ثروت و بضاعتشان معمول و مرسوم است این که صد الی صد و پنجاه تومان به اسم قیمت گوسفند می دهند و پنجاه الی شصت تومان به اسم شتر می دهند و چهارده عدد اشرفی و بیست و پنج الی سی تومان به اسم برادر

و زنی که همراه عروس شب اول می آیند، می دهند و هفت هشت تومان هم  
جهیز که دختر باید همراه بیاورد می دهند.

چهار سر گوسفند پروار و شش من - به سنگ مرو که عبارت از  
سی و شش من تبریز است - برنج و ده بیست من هم نان لواش<sup>۱</sup> چرب و  
شیرین که معمول آنجاست می دهند و بیست و هفت پارچه لباس ابریشمی  
- که باید هریک از آنها اقلأً دو تومان ارزش داشته باشد - برای  
پوشیدن عروس تمام می کنند.

بعد از آنکه همه لوازم و اسباب عروسی آماده گردید اول آن  
ملبوسات را همراه چند نفر سوار به خانه عروس می فرستند، بعد از آن ده  
بیست نفر زن خود را به قواعدی که دارند آرایش نموده و چهار نفر شتر  
را زینت می کنند و پارچه های سرخ به گردن شترها می بندند<sup>۲</sup>، آن وقت  
یک جفت کجاوه که از پوشال ساخته اند به یکی از شترها بار کرده و  
دویست سیصد نفر هم از جوانان قبیله داماد مکمل و مسلح سوار اسبهای  
خود می گردند. اگر داماد و پدرش صاحب قوه و استطاعت هستند تمام  
آنچه را قرار داده اند، حاضر کرده همراه سوارها می فرستند و اگر  
صاحب مایه نیستند نصف آن را، یا هر قدر ممکن است با برنج و

۱. در ترکمن صحرا آن را «قاتلاما» می گویند.

۲. در اصل: می بندد

گوسفند و نانهای چرب شیرین، سوارها برداشته با زنها و شترهای آراسته به خانه عروس می‌برند و از وجوه مقرر هر قدر را [که] نقداً آورده‌اند تسلیم می‌کنند و برای رساندن بقیه آن موعدی<sup>۱</sup> معین می‌نمایند و پدر دختر نقدینه و سایر چیزها را دریافت کرده از مهمانهای عزیز خود پذیرایی می‌کند و شرایط مهمانداری را به طوری که معمول ایشان است به عمل می‌آورد الا اینکه امثال آلات طرب از هیچ قسم در خانه عروس مرسوم نیست.

بعد از صرف غذا و طی صحبت، پدر دختر به مهمانها اظهار می‌کند که عروس خود را بردارید ببرید، در این وقت مجلس بهم می‌خورد. اول مردها سوار می‌شوند، بعد از آن زنهای قبیله داماد بیرون آمده تقریباً دوست سیصد قدم از اوبه دور می‌شوند، آنگاه دخترها و زنهای طایفه عروس از آلاچیق‌ها بیرون ریخته و به آن زنها حمله می‌کنند و سنگ و کلوخ بسیار به طرف آنها می‌اندازند و رختهایشان را پاره پاره می‌کنند. در آن بین ریش سفیدان طایفه در مقام اصلاح برآمده و زنها را از آن کار باز می‌دارند.

بعد از آن عروس را در میان گلیمی پیچیده با دو نفر زن که به

زیان آنها مشهور به ینگه‌اند و چند نفر مردان گلیم را به اُدوش یا به دست گرفته می‌برند در خارج اوبه به فرستادگان داماد می‌سپارند و دو نفر ینگه هم به قاعده معمول در همانجا رسومی از کسان داماد گرفته مراجعت می‌نمایند. آن وقت فرستادگان با کمال شعف و مسرت عروس را برداشته روانه می‌شوند، و همه راه را سواران به اسب تازی و تیراندازی و زنان به هلهله و قهقهه طی کرده تا به ایل خود می‌رسند.

بعد از ورود، عروس را در خانه یکی از اقارب داماد منزل می‌دهند و سوارانی که از پی این کار خیر رفته بودند به خانه‌های خود بازگشته [به] هر یک آنها سه چهار دانه نان شیرین و یک ذرع کرباس دستمال می‌دهند.

آن روز که شب شد همه ریش سفیدان و معتبرین قبیله جمع شده و مجلسی منعقد می‌نمایند، قاضی هم حاضر می‌شود، دو نفر از عدول را پیش داماد و دونفر پیش عروس روانه می‌کنند، مأمورین اسم پدر و مادر هر یک از عروس و داماد را پرسیده و از جانین و کالت می‌باند برمی‌گردند خدمت قاضی و تفصیل را تقریر می‌کنند. آن وقت صاحب مجلس ظرف آبی پیش قاضی حاضر کرده و پارچه سفیدی که یک دانه اشرفی به گوشه آن بسته‌اند روی ظرف آب می‌اندازند. بعد از آن قاضی

صیغه عقد را جاری کرده و شرایط نکاح را به عمل می‌آورد و همه حضار مجلس را به این قضیه گواه می‌گیرد و از هریک رضایت می‌طلبد. بعد از آن به عادت خودشان فاتحه خوانده و دست به ریش می‌کشند و هریک از حاضران قدری از آن آب جهت مبارکی و میمنت می‌آشامند و از نانهای شیرین همگی را بهره می‌دهند و آن اشرفی گوشه دشتمال خاصه و کلاست. یک اشرفی هم از خارج خدمت جناب قاضی تقدیم می‌کنند و مجلس منقضی می‌گردد.

بعد از آن اقربان داماد که به جای ساقدوشند داماد را برداشته به منزل عروس می‌برند، داماد و عروس را دست به دست می‌دهند. [داماد] ملاقاتی کرده بیرون می‌آید و یک نفر پوستین پوشیده را با ضرب قمچی سه دفعه به دور آلاچیق عروس می‌گرداند و این رسم غریبی است و داماد نیز باید چکمه پوشیده باشد. آنگاه داماد به مقام خود مراجعت کرده چندان توقف می‌نماید که همه مردم به خواب روند. همینکه از این باب اطمینان یافت برخاسته تنها و مخفی به منزل عروس می‌رود و شرط زفاف و مضاجعت را معمول می‌دارد و قبل از طلوع صبح دوباره به جای خود مراجعت می‌کند، تا سه شب به همین دستور است.

بعد از سه روز صاحب خانه داماد و عروس که در این سه روز مهماندار بوده به هریک آنها خلعتی داده به خانه داماد روانه می‌کند. تا هفت روز جمعیت در خانه داماد هستند. هر روز اسب به گرو می‌دوانند و



اسب هرکس پیش افتد دیگران به قدر قوه هریک از اسب و شتر و گوسفند چیزی به او می دهند. پس از انقضای هفت روز جمعی مرد و زن از قبیله عروس نانهای شیرین ترتیب داده به خانه داماد می آیند به قصد اینکه اجازه حاصل کرده عروس را به اوبه خودشان ببرند. آن شب را در خانه داماد می مانند و فردا اظهار مطلب می کنند، خواهش آنها پذیرفته نمی شود، با دست خالی به قبیله خود مراجعت می کنند.

بعد از ده بیست روز چند زن از کسان داماد نان شیرین تهیه کرده و بقیه قرارداد و شیربها را آماده نموده با عروس بر می دارند به خانه پدرش می برند. پدر و مادر و خویشان عروس از آنها پذیرایی تمام نموده یک شب ضیافت [برپا] می کنند و فردای آن شب به هریک چیزی به عنوان تعارف می دهند و بقیه قرارداد شیربها را نیز قدری می گیرند و برخی را می بخشد و آن زنها را مراجعت داده عروس را نگاه می دارند.

یک سال بلکه دو سال دختر ثانیاً در خانه پدر می ماند و در این مدت از وجوهات شیربها، جهیز از قبیل قالی و تشک و آلاچیق و سایر لوازم و ضروریات خانه داری و تجمل قریب صد یا صد و پنجاه تومان برای خود مهیا می کند.

بعد از سرانجام شدن اینها اقارب عروس او را برداشته به قبیله داماد می برند و خانه مخصوص برای او آماده می کنند. هفت روز ضیافت از همراهان عروس به عمل می آورند و آنها را خوشوقت روانه می کنند. اما

این اقامت یک سال یا دو سال دفعه ثانی عروس در خانه وقتی ممکن است که حامله نشده باشد، و آلا در صورت ظهور حمل قبل از آنکه برآید پدر و مادر به هر طور است او را به خانه شوهرش مراجعت می دهند که مبادا در آنجا وضع حمل کند، خیلی از اینکه دختر در خانه پدرش بزاید احتراز دارند. لابتدا او را روانه به خانه شوهر می کنند و تدارک او را خودشان تمام کرده از عقب می فرستند.

این قواعد که عرض شد رسم معتبرین آنهاست، به تفاوت جزئی کم و زیاد در مخارج فقرا نیز از این دستور خارج نیستند مگر اینکه کمتر خرج می کنند. اگر هرچه فقیر باشند ممکن نیست که از صد تومان کمتر لازم داشته باشند، ولی اغنیا تا سیصد و بیشتر از آن هم می رسد. اسرایی که در میان خود آزاد می کنند از ایل تکه دختر به او نمی دهند، مگر اسیر زاده ای را به عقد او در آورند. و بالفعل حالت تراکه خیلی متزلزل و پریشان است و در سنه بارس نیل که بند رود مرو را آب برد از شدت پریشانی و نفاق میان ایل<sup>۱</sup> تا شش ماه که ابداً سر بند نرفته و بعضی از حاصلشان از قبیل یونجه و غیره از بی آبی سوخت.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## سخن آخر

الحاصل. بعد از مدتی که چند مجلس شورا به قول خود آنها کنکاش و کرنگ کردند «بگ مرادخان» از طایفه اتمش و «نور دردی خان» از طایفه تگتمش جمعی از رؤسا را با خود متفق کرده و با پنج شش هزار عمه به سر بند رفته و تا وقتی که چاکر خانه زاد در سرخس بود به اتمام نرسیده بود.

مختصراً. بعضی از عقلای قوم و اشخاص بای و مالدار آنها خیلی

مایند که قبول ایلیت نمایند ولی بعضی اشرار زمن<sup>۱</sup> دست از شیطنت بر نمی‌دارند و عمده اغتشاش امور آنها به جهت این است که بالفعل یک نفر خان و رئیس معتبری ندارند، و «نور دردی خان» خیلی کافی و عاقل و مستحق خانی است و نیز اغلب مردم به او مایلند ولی به جهت اینکه آخالی است قبول و تمکین او را ندارند و «بگ مرادخان» نیز خیلی کافی و کارآمدست و جمعی دیگر نیز در اطراف او هستند و «بابا خان» پسر «قوشید خان» هم که دعوی خانی دارد بسیار بی‌شعور و بی‌کفایت است ولی به جهت حرمت «قوشید خان» در میان ایل اسمی از او برده می‌شود.

۱. در اصل: زمنا. زمن=به معنی ناقص و معیوب است.

## فهرست اعلام

- نامنامه
- جاینامه
- دین و مذهب، ملیت، طایفه
- واحد پول، وزن و اندازه
- جانوران
- خوراکیها
- کتابها

## نامنامه

تبرستان

www.tabarestan.info

اراز خان (=اراض خان) ۴۵، ۴۶،	آتابیگ ترخان ۶۰
۶۴، ۵۱	آتاجان عرب ۶۵
اراز مراد ۷۰	آصف الدوله [حکمران خراسان] ۴۷
ارساری ۳۲	آق، نورمحمد ۲۷
اعتماد السلطنه، محمد حسین ۲۱	آنه خلیفه ۶۸
اعتماد السلطنه قره گزلو، مصطفی قلی	آنه قلیچ کور ۵۷
۲۱-۲۳، ۲۵، ۲۹	آنه گلدی سردار ۹۱
اقتمش (=اوتامش) ۴۲	آنه محمد ایشیک ۶۸
الله نظر ۶۷	آنه مراد پهلوان ۶۶
امان ۵۷	آنه نفس سردار ۹۱
امان ساز ۶۴	آنه یار ۶۰، ۷۱
امان سعد سردارینخی ۵۱، ۵۴، ۹۱	آیم بگ ۵۷
امان نظر بهادر ۶۸، ۹۱	اباچیک ۶۸
امان نیاز ۷۱	احمدی، آنه محمد ۲۰

تقتمش (= توغتامش) ۴۲	امین الملک ۲۲
تکه، ۳۳، ۴۲	انوار، عبدالله ۲۵
تکه، مجید ۲۷	اوزیگ قلیچ ۶۹
توره [استاد توره] ۵۷	اوستادوا ۶۱
توره [ملا توره] ۶۷	ایزدی، سیروس ۲۰
تولی بن چنگیز ۳۳	بابا [پسر قوشید خان] ۵۸، ۶۶، ۷۰،
چارى ۶۷	۱۰۴
حسام السلطنه	بامداد، مهدی ۲۲
[سلطان مراد میرزا ...] ۳۷، ۴۷، ۵۳،	بدخشان، قربان صحت ۲۷
۵۸، ۵۴	براض مراد ۶۹
حسام الملک، زین العابدین ۲۳، ۲۴	بردی بای ۶۳
حسین بیگ ۶۱	بردی محمد سالور
حشمت الدوله	بردی مراد سالور ۳۸
[نواب حمزه میرزا ...] ۱۳، ۱۹، ۳۷،	بردی نیاز ۵۱
۵۸، ۳۸	برکعلی مراد بای ۶۷، ۷۱
حکیم ۶۵، ۷۱	بکنج سردار ۹۱، ۹۲
خجقه سردار ۳۹، ۹۱	بیرامعلی قاجار [حکمران مرو] ۳۵
خواجه نفس ۶۱، ۷۱	بیک محمدی، خلیل ۲۷
خوجه شکور آق سقال ۴۵، ۴۶،	بیگ مراد (بگ مراد) ۶۲، ۷۰، ۱۰۳،
دانش پڑوه، محمد تقی ۲۷	۱۰۴
ذاکر ۶۰	پوپوش پهلوان ۶۲، ۷۱
رحیم ۶۱	تاج سردار ۶۲، ۷۰، ۷۱، ۹۲
ساری بهادر ۵۷، ۶۳	تحویلی، حسین ۲۰



- ساعده السلطنه، عبدالله ۲۳، ۲۴
- سالور (= سائلر) ۳۳، ۴۳
- سالور غازان بابا — غازان بابا
- سام [ایلخانی خراسان] ۵۴
- سپهسالار اعظم [وزیر جنگ] ۳۴، ۹۰
- سعدی بای ۶۱
- سفرک ۵۳
- سہام الدولہ ۱۶
- سید بیگ ۵۷
- شیخی [ملا شیخی] ۶۵
- ضیاء الملک ۲۳، ۲۴
- طغان ۳۲
- طلایی، شیخ فیض ۲۷
- ظاہر بیگ ۵۷
- عاشور لک ۹۱
- عباس میرزا قاجار ۳۶، ۴۴
- عبدالله [شیخ عبدالله مجتہد] ۲۳
- عمر ۶۹
- عوض ۵۷
- عوض دردی بہادر ۶۹
- عین الدولہ، عبدالمجید ۲۴، ۲۵
- غازان بابا (= سالور غازان بابا) ۳۲، ۴۳، ۳۴
- فراغی، مختومقلی [شاعر ترکمن] ۱۲
- فرمانفرما [حکمران خراسان] ۵۰، ۵۲، ۵۳
- قادر نیاز ۶۵
- تجر ۶۵
- قرہ بیگ ۶۷
- قرہ شیطان ۵۳
- قطلی بای ۶۷
- قلطان بای ۵۹
- قلماق بای ۷۱
- قلیچ آق سقال ۶۶، ۷۱
- قوشید ۲۶، ۳۹، ۴۶-۴۷، ۵۴-۵۵، ۵۸، ۶۶، ۷۰، ۸۱، ۱۰۴
- قوللر سردار ۶۸
- کامران میرزا [نایب السلطنہ] ۲۳، ۲۴
- کریم دردی ایشان ۵۸
- گلی، امین اللہ ۲۰
- گوک ۶۱
- لوگاشوا، بی بی راہبہ ۲۰
- لہنگ سردار ۵۷
- محللی بیگ (= مثللی بیگ) ۶۰، ۷۱
- محمد امین [فرمانگزار خوارزم] ۴۸-۵۲

- محمد بردی ۶۰، ۷۱  
 محمد دردی ۶۰  
 محمد شیخ ۹۱  
 محمد مراد بای ۶۸  
 محمد نیاز بای ۴۸  
 مخاد بای ۶۹  
 مرد بای ۶۵  
 مستوفی الممالک، یوسف ۱۴-، ۱۹  
 ملا نفس [شاعر ترکمن] ۱۲  
 مله حیران (= مثلی حیران) ۶۳، ۷۱  
 مهتر بیگ ۶۳  
 میر احمد جمشیدی ۴۹، ۵۰، ۵۲  
 میر خواند ۲۲  
 نادره شاه افشار ۴۳  
 ناصرالدین شاه قاجار ۱۴-۱۹، ۲۱،  
 ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۵۱، ۹۰  
 ناصرالملک، ابوالقاسم ۲۴  
 نفس ۶۶  
 نفس بیگ ۶۴  
 نور دردی ۷۰  
 نور دردی آخالی ۶۹، ۱۰۳-۱۰۴  
 نور محمد قج ۶۰  
 نیاز بیگ ۶۴
- ولدایشان [؟] ۶۱  
 ولی ساریان ۶۷  
 هدایت، رضاقلی ۲۲  
 یالقاش = ساروق ۳۳، ۴۲، ۴۳  
 یغمور بیگ ۵۷  
 یموت ۳۳، ۴۲

## جاینامه

تبرستان

www.tabarestan.info

ترکستان ۳۲-۳۳، ۳۵	آخال ۴۳-۴۴، ۷۵-۷۷
ترکمنستان ۲۷	آذربایجان ۲۲
ترکمن صحرا ۱۱-۱۲، ۴۹	آق دریند ۴۷
تهران (طهران، دارالخلافة) ۲۳، ۵۲، ۹۶	اروپا ۲۴
جیحون [رود، منطقه] ۳۳، ۴۳، ۹۰	استراباد ۱۶، ۴۲
چکشلر ۱۹	ایران ۱۲، ۱۴، ۱۹-۲۰، ۲۳، ۲۶-۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۸۲، ۹۱، ۹۳
چهارجو (= چارجو) ۳۵	بخارا ۳۳، ۳۵، ۷۵، ۷۶
خان کچن ۴۳، ۵۳، ۵۸	بلغ ۱۶
خراسان ۱۳، ۱۸، ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۴۷، ۴۹-۵۰، ۵۳-۵۵، ۹۰	پس کمر ۴۷
خوارزم ۳۴-۳۵، ۴۲، ۴۸-۵۱، ۹۰، ۹۳	پنج‌ده ۳۸، ۵۵-۵۶، ۵۸
خوارزمی قلعه _____ قلعه قوشیدخان	تبریز ۸۲، ۹۶
	تجن (= طزن) [رود منطقه] ۱۶-۱۸، ۴۴-۴۸

کلات ۱۷، ۴۵	خیوه ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲
گرگان ۴۲	روس، روسیه ۱۹
لب آب ۳۳	زور آباد ۳۸
ماروچاق ۳۸	سرخس [رود، منطقه] ۱۹، ۲۶، ۲۹،
ماورالنهر ۳۴، ۶۳	۳۵-۳۶، ۳۸-۳۹، ۴۳-۵۳، ۷۷،
مرو [رود، منطقه] ۳۰، ۳۲، ۳۵،	۹۲، ۱۰۳
۳۷، ۳۹، ۴۳-۴۶، ۴۸-۵۳، ۵۸،	سرخس کهنه ۳۸
۶۹-۷۱، ۷۳-۷۸، ۸۱-۸۲، ۹۶،	شمال ایران ۳۱
۱۰۱	شوروی ۲۷
مشهد ۳۶، ۵۲-۵۳، ۹۰	شوره کال ۴۷-۴۹، ۵۲
میمنه ۹۰، ۹۴	شوشتر ۱۶
واس ۴۳	طخارستان (= تخارستان) ۳۴
هرات ۱۸، ۳۸، ۹۰، ۹۳-۹۴	قاریاب ۹۰، ۹۴
همدان ۲۱، ۲۳-۲۴	قارلی بند (قارقلی بند) ۴۵، ۵۵
یلتن (= یولتن . یول آتن) ۳۶-۳۸،	قاری قلمه ۱۶
۴۳، ۵۵، ۵۷، ۹۴	قرانپه (= قره تپه . قاراتپه) ۳۸
	قراقلی ۴۳
	قرباب ۴۹
	قلعه قوشید خان ۴۶، ۵۰
	قلعه محمد نیازبای ۵۳، ۷۳
	قلعه ناصریه سرخس ۲۶، ۲۹،
	۳۸-۳۹، ۵۰
	قوچان ۱۵

## دین و مذهب، ملیت، طایفه

تبرستان

www.tabarestan.info

ارسلان ۴۲	آتابای ۱۶
اسلام (اسلامیان) ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۵۱	آخالی ۱۶، ۱۰۴
اسمعیل ۴۲	آروق (= آق) ۶۸
اقتمش (= اوتامنش) ۴۲-۴۳،	آق پرنگ ۶۳
۵۸-۵۹، ۶۲، ۷۶، ۹۴، ۱۰۳	آق قنقر ۶۷
اقرباش قایان ۶۵	آق یوسف ۶۸
اقری یولوق ۶۱	آلاجه گز (= آلاجا گوز) ۶۲
اکور جکلی (= اکور جوکلی) ۴۱	آلاسقل (= آلاسقال) ۶۲
آلاشا (= آلاشه) ۵۷	آلام ۴۱
امان شاه (= اماشا) ۶۵	آیلیی ۱۹
اوزبک (= ازبک) ۳۳	آتابولگی ۴۲
اهاب ۴۱	آن قرق باشلاق ۶۸
ایرانی ۲۰	اردو قاجا (= اردو خوجه) ۴۱
باخ ایار ۶۹	ارساری ۳۳

بیگ‌لی‌خر ۶۷	باشارجه (= باشارجا) ۴۲
پرنگ ۶۳	باقاش ۴۲
تپاز ۶۴	باقچه (= باغاجا) ۶۳
ترکمن (تراکمه) در اکثر صفحه‌ها	بای ۶۰
تقشش (= توغتمش) ۴۲-۴۳،	بایراج (= بیراج) ۵۷
۵۸-۵۹، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۸۱، ۹۴،	بجان ۶۴
۱۰۳	بختیاری ۱۲
نکه ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۳۲، ۳۷،	بخشی (= باغشی) ۵۹، ۷۰
۳۹-۴۰، ۴۳، ۵۶، ۵۸-۵۹، ۶۵،	بدنگ ۵۷
۶۹، ۷۳، ۸۲، ۹۱-۹۳	برخاز ۴۴
توره‌تیمور ۴۲	برقاز (= بورقاز، پورغاز) ۶۱
تیموری ۳۴	برشیس ۶۱
جعفربای ۱۶	بری ۶۱
جمشیدی ۳۴	بق‌بزن (= بوق‌بوذن) ۵۹
چرش ۶۲	بقرداق (= باغشرداق) ۶۴
چرغان ۶۶	بق‌قره (= بوق‌قارا) ۴۲
چلتک ۶۰	بلوچ ۱۲-۱۳
چوروک (= اوچروک) ۶۳	بوکری ۶۹
چولوم ۴۱	بیکسی ۴۱
چیه‌دیمز ۶۴	بیگ (= بگ) ۶۵، ۷۰
حاجی‌صوفی ۶۳	بیگ‌بولکی ۴۱
حارون (= شارون) ۶۹	بیگ‌چیان (بگ‌جان؟) ۶۸
حسینعلی ۵۷	بیگ‌لی‌پرنگ ۶۳

صغیر ۶۲	خر ۶۶
صیاد (= صایاد) ۴۲	خراسانی ۴۷
طور ۶۰	خراسانی [ترکمن] ۵۷
قابیل ۶۰	خلیل ۶۹
قاجار (قاجاریه) ۲۱-۲۲	خواجه ۷۰
قاضی ۶۱	خوارزمی (خوارزمیان) ۵۲
قاق شال (= غانگ شال) ۶۹	داز ۴۱
قانلی باش ۵۷	داش ایماق ۶۱
قرا گز لو ۲۳	دلاک وکیل ۶۳
قره ۶۷	ذاکر ۶۰
قره احمد ۶۴	روسها ۲۰
قره جه ۶۹	سادات ۵۸
قره قنقر ۶۷	ساروق (= ساریق، سارق) ۱۸، ۳۳،
قره کچی آقا ۴۲	۳۵-۳۸، ۴۳-۴۴، ۴۶، ۴۸-۴۹،
قره گز گل ۶۴	۵۳-۵۵، ۵۷-۵۸
قره گو کجه (= قارا گو کجه) ۶۶	ساقار ۴۱
قره مان (= قارامان) ۴۱	سالور (= سالر) ۱۵، ۱۷-۱۸، ۲۶،
قره یوسف ۶۸	۳۲-۴۱، ۴۳-۴۴، ۴۶، ۴۸، ۷۰
قزل ۵۷	سرخسی ۵۱
قزلباش ۹۳	سلطان عزیز ۶۰
قلاق خر (= قولاق خر) ۶۷	سوختی ۵۷
قلجه (= قولچه) ۵۷	سیچمز (= سچماز) ۶۲، ۷۰
قنقر (= غونگور) ۶۶-۶۷	شیعه ۳۴، ۳۶

واپه ۶۱	قوجه علی (=خوجالی) ۵۷
واناش (=وانش) ۵۹	قورد ۶۰
وکیل ۴۵-۴۶، ۶۵، ۶۷، ۶۹-۷۰	قوفی زرننگ ۶۵
ولی خرنندی ۶۴	قیر ۶۴
هرزقی ۵۷	کرد ۱۲-۱۳
هزاره ۳۴	کرد [ترکمن] ۶۴
یاجی ۴۲	کمشی ۶۲
یاری گوکجه ۶۶	کنی ۶۵
یاسمان ۶۰	کور ۶۲
یاغلی ۶۴	کور صغیر ۶۲
یالاواچ ۴۱	گرچک ۶۹
یالقاش ۴۳	گورک ۴۱، ۶۱
یعقوب (=یاقوب) ۴۲	گورکجه ۶۶
یگره ۶۵	لی که ۴۲
یلنق (=ینگاق) ۶۱	مادی ۶۰
یموت ۱۹، ۴۲	محمود پاینده ۶۸
یوسف (=یوسوپ) ۶۸	مروی ۱۶، ۳۲
	مل (=مله) ۴۵
	ملاولی ۶۸
	ملک امان ۶۳
	موجک ۶۶
	موسی ۴۲
	میریش (=میرش) ۵۹



## واحد پول، وزن و اندازه

تبرستان

www.tabarestan.info

اتلق ۶۹	حبه ۸۹
اشرفی ۹۵، ۹۸-۹۹	خانوار (خانواده) ۳۳، ۳۵، ۳۹،
بار شتر (= برابر ۷۲ من تبریز) ۷۵،	۴۴-۴۵، ۴۹، ۵۸، ۶۹-۷۰، ۷۳
۸۲، ۷۷	خروار ۱۳، ۷۴-۷۸، ۸۲
پارچه ۹۶	دانه ۹۸
پاره ۱۲	دهه ۲۰
پوت	دینار ۷۷، ۸۴
تخم ۷۴، ۷۶-۷۸	ذرع ۷۶، ۹۸
تن ۳۶، ۹۱	روپیه ۸۲
تنکة بخارایی ۸۲	ریال ۸۵
تومان ۲۲-۲۴، ۸۲-۸۴، ۹۵-۹۶،	سال ۲۶، ۲۹، ۳۸، ۴۰، ۴۴-۴۵،
۱۰۰-۱۰۱	۴۷-۴۸، ۵۴-۵۵، ۵۸-۷۵، ۷۸
تومان محمد حسینی ۸۲	۸۴، ۹۳، ۱۰۰
چارک ۷۷	سده ۱۲، ۳۲

سنگ ۷۳-۷۸

سنه ۲۹، ۳۶، ۷۵، ۷۷، ۱۰۱

شربت ۴۰

فرسنگ (فرسخ) ۳۶، ۳۸، ۵۰، ۵۳

قدم ۹۳، ۹۷

ماه ۲۵، ۳۹، ۷۶، ۸۴، ۱۰۱

مشت ۱۳

من ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۹۶

من تبریز ۸۲، ۹۶

نفر ۳۶، ۴۵، ۵۰، ۷۰، ۸۷-۸،

۹۵-۹۹، ۱۰۴

نوقانه ۷۴

وجب ۴۰

هزار [واحد پول] ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۸۵

هفته ۸۱

## جانوران

تبرستان

www.tabarestan.info

گوسفند ۳۵-۷۸، ۷۹-۸۲، ۸۴،

۹۳-۹۵، ۹۷-۱۰۰،

مادیان ۸-۸۲

مال ۳۸-۳۹، ۴۶، ۷۶،

میش ۸۴

احشام ۳۹، ۴۷، ۵۵،

اسب ۱۱، ۳۴-۳۵، ۳۹، ۵۰، ۵۲،

۷۸، ۸۳، ۸۸-۹۰، ۹۲-۹۳، ۹۶،

۹۸-۱۰۰

اغنام ۳۹، ۴۷، ۵۵،

الاغ ۸۴

بره ۷۹، ۸۴

بز ۸۴، ۸۵

چهارپا ۸۱، ۸۳

شتر ۷۵، ۷۷-۷۹، ۸۲-۸۴، ۹۰،

۹۵-۹۷، ۱۰۰

شیشک ۸۴

قاطر ۸۳

گاو ۷۸، ۸۴

## خوراکیها

تبرستان

www.tabarestan.info

چای بخارایی ۷۹	آب ۱۹، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۸-۴۹،
حبوبات ۷۴، ۴۵	۵۵، ۷۳-۷۸، ۹۰، ۹۸
خریزه (= خربوزه) ۴۷-۴۸، ۷۷-۷۹	انگور ۷۷
خیار ۷۸	بادمجان (= بلاچان) ۷۸
دقرمه (دوغراما) ۷۸	برنج ۷۵-۷۷، ۹۶
ذرت (= زرت) ۷۶	پسته ۴۷
ذرت علوفه‌ای ۷۶	پلو ۷۷-۷۹
روغن ۷۷-۷۹، ۸۵	پیاز ۷۸
روغن کنجد ۷۷، ۷۹	جو ۷۴، ۷۶
روغن گوسفند ۷۹	جوزق ۷۷
شیر ۷۹، ۸۴-۸۵	جوکن ۷۴، ۷۶
شیره انگور ۷۷	چال شتر (دویه چال . دیه چال) ۷۹
شیره هندوانه ۷۷	چای ۷۹

غله ۱۵، ۴۵، ۷۵

قاق ۷۹

قند ۷۹

کاه

کدو ۷۸

کنجد ۷۷

گندم ۴۸، ۷۴-۷۵

گوشت ۷۸، ۸۴

گوشت اسب ۷۸

گوشت شتر ۷۸

گوشت گاو ۷۸

گوشت گوسفند ۷۸

نان ۷۸، ۹۶

نان لواش شیرین (قائل ما) ۹۶-۱۰۰

نیشکر ۷۶

هندوانه ۷۷-۷۸، ۴۸

یونجه ۱۰۱

## کتابها

- احمدی، آنه محمد. تاریخچه خلق ترکمن. گنبد کاوس، قابوس نشریاتی، بی تا.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه. با مقدمه و... ایرج افشار. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- انوار، عبدالله. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی. تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۳-.
- بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران، قرن ۱۲-۱۳-۱۴. تهران، زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۳.
- دانش پژوه، محمدتقی. فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸-.
- فهرست اسناد علاءالدوله و حشمتالدوله. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، دفتر پژوهش و تحقیقات، بی تا.
- گلی، امین الله. تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها. تهران، علم، زمستان ۱۳۶۶.
- لوگاشوا، بی بی رابعه. ترکمنهای ایران. ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران، شهابنگ، ۱۳۵۹.
- میرخواند، محمد؛ هدایت، رضاقلی. روضةالصفاء. با مقدمه محمدجواد مشکور. تهران، خیام، ۱۳۳۱-۱۳۵۱.

شجره نامه ایل تکه : پیوست

تیرستان

www.takarestan.info

تکه  
Teke

(سارنقلار) یالقامش  
yālqāmiš (sāreqlār)

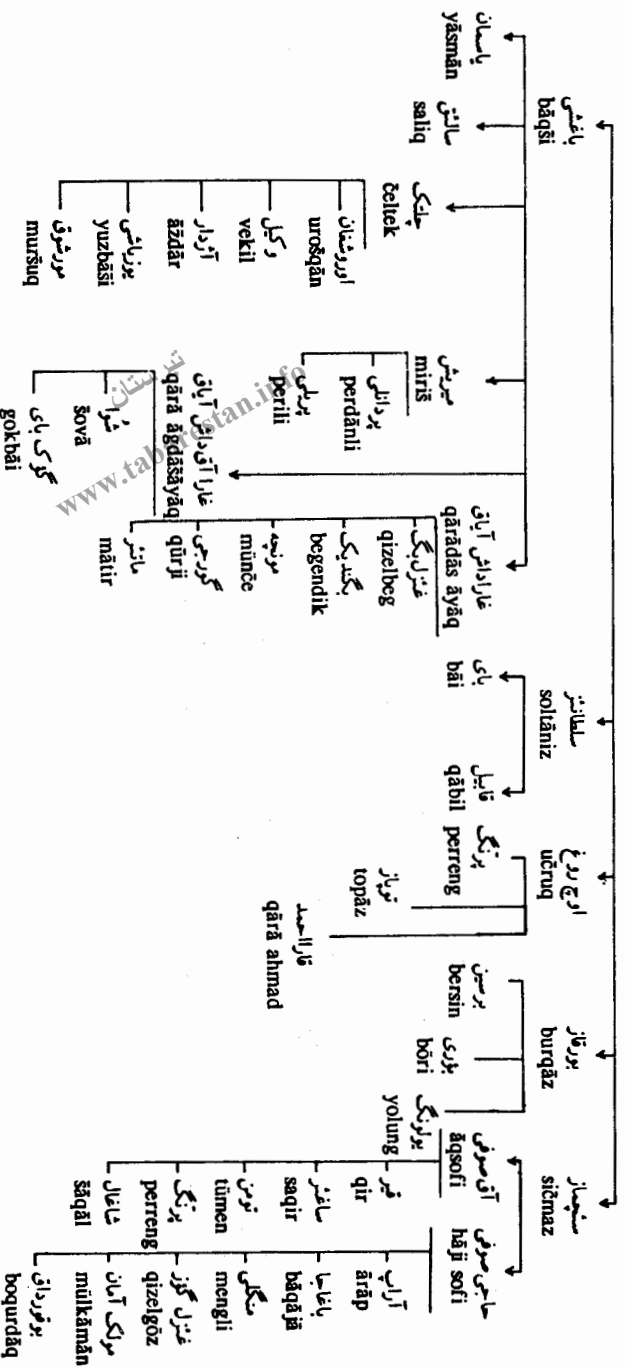
اوتامش  
Utāmiš

توغتامش  
Toqtāmiš

وکیل  
vekil

بگ  
beg

اورمانش  
urāmīš





وکیل

vekil

غایبیتق

qānjīq

یوسف (یوسوپ)

yusop

بوکری

bükri

قافسال

qāqsāl

آرایگ

ārāng

\*ارانگ

انمالاتگ

imqātāng

بای گدی

bālgaldi

دوق چانا

doqčāqā

حایوان

hāivān

بالقان قلی

www.tabarestan.info

تبرستان

قافسی

qāzi

چاریتقی

čārīqī

دولان

dolān

پال

pāl

پرسی

porši

اویحاق

ovunčāq

غوم

qum

دوولی

dōvīi

قاراغول

qārāqol

جینلی که باش

jīnī kešebās

مه دونلی

mele donī

انگ سئزلار

āngsīzlār

تنگلی

tengeli

تونقی

toqli

انگیز باش

āngīzbās

ارن بگی

arñ bēgi

چال

čāl

دو

dōv

پامان

pāmān

اراز سئد

arāz sēd

پاپان

pāpān

ساری

sāri

دالی

dālī

ارکهک

erkek

چال

čāl

دو

dōv

پامان

pāmān

اراز سئد

arāz sēd

پاپان

pāpān

اراز سئد

arāz sēd

پاپان

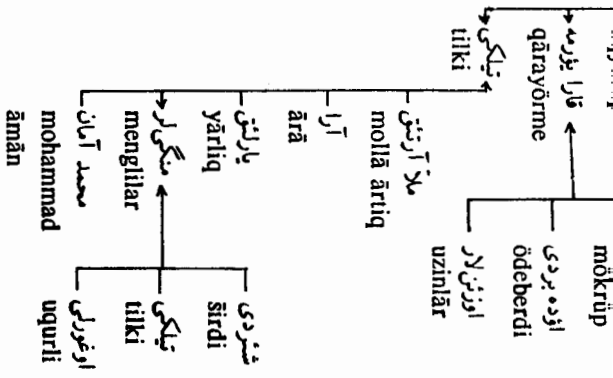
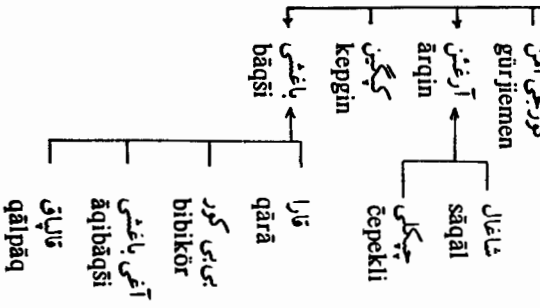
pāpān

اراز سئد

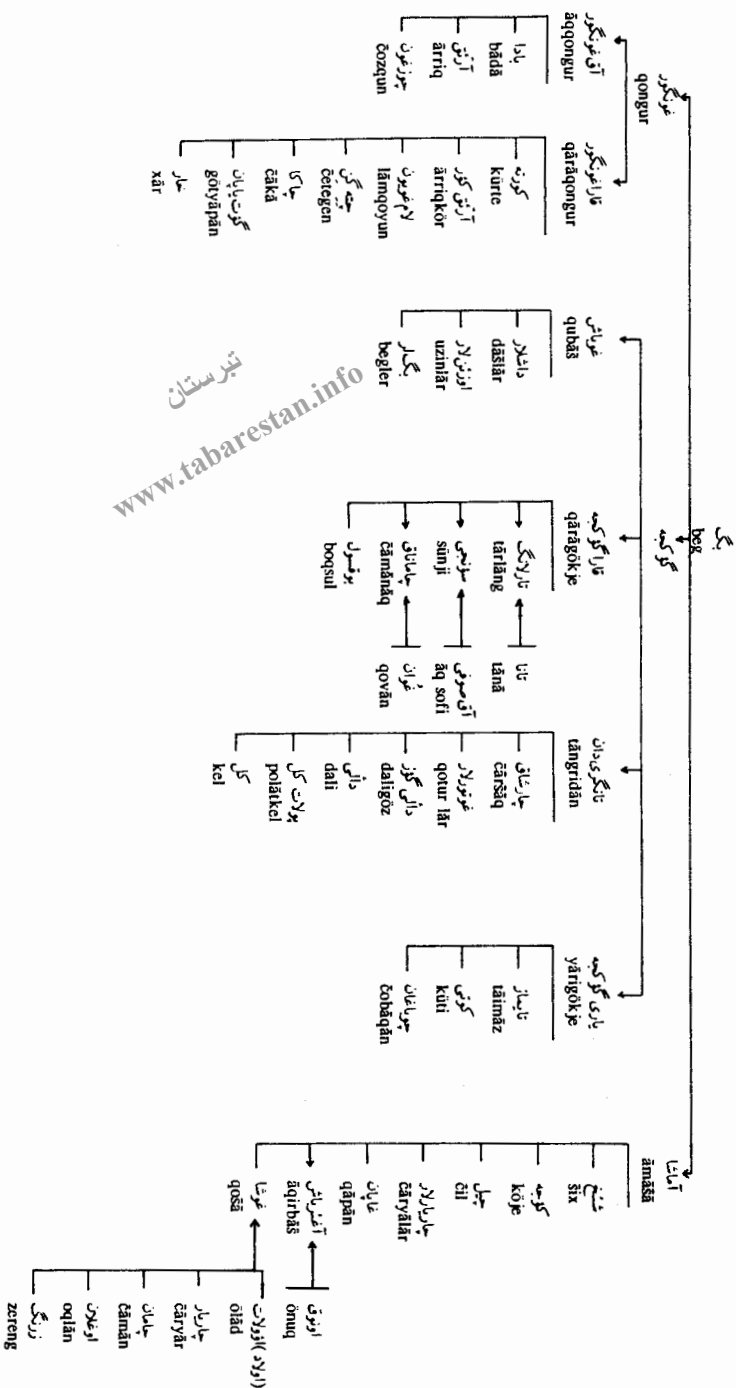
arāz sēd

پاپان

pāpān



\* قبل از حروف «ا» حرف دیگری وجود دارد که به درستی خوانده نشد، احتمالاً «ک» یا «ب» یا «ز».



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

بخش: یاختی

کتابدکانوس - مین غربی - شماره ۲۵۸